



نصویر حواجه نصیر طوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)



انشارات دانشگاه تهران

۲۹۸

یار نبی بقیة الدین سال خواجه نصیر طوس

فصل اول

خواجۀ طوسی

و در حمة نازی آن از

رکن الدین محمد بن علی گرگانی استرآبادی
رنده در ۶۹۷ و ۷۲۸

بکوشش

محمد تقی دانش پروه

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه

فهرست

فصول فارسی	فصول تازی
فصل نخستین توحید (ش ۱ - ۲۴)	الفصل الاول فی التوحید
فصل دوم عدل (ش ۲۵ - ۳۶)	الفصل الثانی فی العدل
فصل سوم نبوت و امامت (ش ۳۷ - ۴۹)	الفصل الثالث فی النبوة والامامة
فصل چهارم معاد (ش ۵۰ - ۶۱)	الفصل الرابع فی المعاد

د پياڅه

خواجۀ طوسی ار کسانیسکه بخوبی توانسته اصول آئین دوازده امامی را بر روی مبانی کلامی استوار ساخته، و شاید بهتر از دیگران آن را با قواعد عقلی سازش داده است. او کتابی بنام تجرید العقائد نگاشته و یکدوره کلام شیمی در آن آورده، و روشی تازه و روشن و پسندیده در آن پیش گرفته است. آنرا در بغداد سال ۶۶۰ بر او خوانده اند (فهرست مجلس ۲: ۳۸۹ ش ۷/ ۶۳۰) کوچکتر از این قواعد العقائد اوست که بسیار ساده ولی پر مغز هست. از این کوچکتر همین فصول است که ما نا از قواعد العقائد گزین گشته است. او در این فصول از فیلسوفان و اشعریان جبری خرده گرفته و اندیشه معتزلیان و امامیان را استوار بداشت. کوچکتر از اینها رسالۀ امامت او است که بر روش منطقی از آن کاوش نمود، و مانند گزارش فصل امامت فصول میباشد (ش ۶۸۱ ع کتابخانه ملک گ ۳۵ ب- ۳۷ ب) کوچکتر از همه اینها رسالۀ اعتقادات یا اقل المعتقدات الواجبة اوست که در پایان آن از قواعد العقائد یاد نموده است (فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۵۳۱ و ۵۳۲).

طوسی در همین فصول گذشته ار بسیاری از مسائل در زمینه آفریده شدن عقول از خداوند و مسئلۀ صدور کثیر از واحد بر فیلسوفان تاخته است. همچنین که در قواعد العقائد و تجرید نیز چنین کرده است. مگر اینکه در شرح اشارات (نمط ۶) در همین زمینه از آنان جانبداری نمود و در رسالۀ عقل (۱) ار راه حکم ذهنی و نفس امر بود عقل کلی مجرد را

روشن بداشت؛ و در پاسخخی که سال ۶۶۶ پیرشش شمس الاسلام قاضی هرات (مانا قاضی فخرالدین محمد بن عبدالله بیاری) داده است (۱) و در رساله علل و معلولات (۲) از مسئله صدور کثیر از واحد بروش ریاضی کاوش نمود؛ و رشته عللها و معلولها را برای فیلسوفان آشکار ساخت باری طوسی در این فصول درست بروش کلامیان رفته و رشته آشنائی خویش را با فیلسوفان گسسته است؛ و یکی از شاهکارهای او در آن و در تجرید و قواعد المعایید همان یاری از آئین دوارده امامیان میباشد که گرچه پیش از او ابواسحق ابراهیم نوبختی داسمند نیمه نخستین سده چهارم در الیافوت (۳) و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و کراچکی و ابن زهره و دیگران کتابها نوشته و این آئین را مدلل ساخته اند؛ ولی گویا نوشته های آنان بروشی و گزیدگی نگارشهای طوسی نباشد. طوسی این فصول را چنانکه از دیباجه ترجمه تازی و دیباجه گزارش سیوری بر میآید بنام «الفصول فی الاصول» نامیده ولی در فهرستها همان «فصول» خوانده شده است.

طوسی از این فصول فارسی بحسب همان فصل نخستین را که در توحید است نوشته سپس بدرخواست دوستی، دیگر فصلها را بر آن افزود و از اندیشه شیعی دوارده امامی کاوش نمود. سه نسخه از آن در کتابخانه آسپاه طوس (مسجد) و یک نسخه در دانشگاه (۴) و یک نسخه در

۱- همین فهرست ص ۱۸۷ ش ۱۰۷۹/۴ ص ۸-۱۳- سرگذشت طوسی از

آقای مدرس رضوی ص ۲۶۲

۲- همانجا ص ۳۰۵ ش ۱۰۷۹/۱۲ ص ۲۶-۳۱- مدرس رضوی ص ۳۱۸

۳- همان فهرست ص ۵۴۰ ش ۲۸۲/۲

۴- فهرست طوس ۱. ۶۵ ش ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۴ ش ۹۱۶- فهرست

دانشگاه ۳: ۲۳۲۵ ش ۱۱۱۹/۷، تاریخ ۱۰۵۰)

کتابخانه ملک (ش ۱۵۶۷) بتاریخ ۱۰۳۴ بخط نستعلیق با جبر و اختیار فارسی طوسی) هست و در ۱۳۱۳ با جبر و اختیار بتاریخ ۱۳۱۴ و آغاز و انجام در ۱۳۱۳ و جام جهان نما مانا از دشتکی در ۳-۱۳۱۲ بخط نستعلیق با اندازه بغلی بچاپ سنگی رسید (ش ۲۴ و ۲۴۸ مجلس) آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی (ص ۲۴۹) از این اصول و ترجمه و گزارشهای آن گفتگو نموده است. این فصول پارسی را گزارشی است که بگواهی فهرست طوس (۱: ۵۹ ش ۱۹۵ و ۶۵: ۲۱۴) و نوشته آقای مدرس رضوی از محمد بن احمد خواجگی شیخ شیرازی شافعی شیعی شده است و در گلکنده دکن در ۹۵۳ بپایان رسید.

ترجمه تازی فصول از رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی استرآبادی حلی نجفی شاگرد علامه حلی و شارح مبادی او در ۶۹۷ و زنده در ۷۲۸ میباشد که او صاف الاشراف و جبر و قدر و اساس الاقتباس و اخلاق ناصری و شرح ثمره بطلمیوس طوسی را هم بتازی در آورد. يك نسخه از آن در طوس و دو نسخه در دانشگاه هست (۱)

بر فصول تازی چندین گزارش نوشته اند، و پیدا است که دانشمندان شیعی در سده ۸ و ۹ و ۱۰ بسیار بدان میپرداخته اند. اینک نام و نشان آنها.

۱- شرح فصول فخر المحققین پسر علامه حلی که آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی یاد نموده است (ص ۲۵۱)

۲- الانوار الجلالیه للفصول النصیریة از شیخ مقداد بن عبدالله سیوری، حلی (۲۶۶ ج ۲/ ۸۲۶) که در ۸ رمضان ۸۰۸ برای سید نقیب امیر ملک جلال

۱- فهرست طوس ۳۱۴۰۴ ش ۹۱۷- در بعه ۴۲۳: ۲ و ۴۲۲: ۱ - فهرست

دانشگاه ۵۶۳: ۳ ش ۲۸۲/۳ تاریخ ۱۰۳۶ و ۱۰۸۸/۳ تاریخ ۱۱۹۸- نسخه ش ۲۵۲۰ کتابخانه ملک بار ساله ای از ابی مخنف

الدین ابی المعالی علی بن شرف الدین مرتضی علوی حسینی آوی و فرزندش
ابوالفضائل سید نقیب شرف الدین مرتضی علی پرداخت و از نگارشهای
نخستین سیوری میباشد (۱)

۳- شرح فصول امیرسید عبدالوهاب متکلم بن طاهر بن علی بن
داود حسینی استرآبادی که در روز چهارشنبه ۲۳ رجب ۸۳۳ آنرا پایان
رساند (۲)

۴- جامع الاصول فی شرح الفصول از نجم الدین خضر بن شمس الدین
محمد بن علی راری حمارودی که در کر بلا یا نجف در روز آدینه ۲۰
رمضان یا دهه نخستین محرم ۸۳۴ آنرا بانجام رسانده است در
کشف الحجب سال نگارش آن ۸۶۱ نوشته شده و درست نیست. چه اینکه
تاریخ نوشتن نسخه طوس ۱۹ ع ۸۵۶/۲ و تاریخ نوشتن نسخه ذریعه
۸۵۲ است (۳)

۵- شرح فصول از کمال الدین حسن بن محمد بن حسن بن حسین
استرآبادی نجفی در تون در نیمه روز دوشنبه ۱۵ ذی حجه ۸۷۰ بدستور
سلطان عبدالمطلب موسوی (۴)

۶- تحفه الفحول فی شرح الفصول بتاری که بگواهی فهرست طوس
(۴: ۴۱ ش ۳۹۲) و نوشته آقای مدرس رضوی اینهم در گنجینه دکن

۱- ش ۲۸۲/۴ و ۱۰۴۶/۳۸ و ۱۱۱۵ داشگاه (ص ۵۳۹ و ۲۱۴۳

ج ۳ فهرست) - طوس ۳۳۰۴ ش ۳۶۸ یا ۳۷۰ - کنوری ص ۶۷ - ذریعه ۴۲۳۰۲

۲- مدرس رضوی - طوس ۱: ۵۹ ش ۱۹۷ - کنوری ۳۴۴

۳ - کنوری ص ۳۴۴ و ۱۵۱ - فهرست طوس ۴: ۶۰ ش ۴۲۹ -

ذریعه ۵: ۴۱

۴- مدرس رضوی - نسخه داشگاه بخط نسخ محمد بن علی بن اسد در

بایان جمادی دوم سال ۸۷۵

- ۱- فهرست طوس ۴: ۲۶ ش ۱۰۴۰- کموری ۳۴۴ و ۵۶۱
۲- این توبی نگارنده آیات الاحکام فارسی است که در آن آیه‌های
هر يك از عنوانهای فقهی را بر شمرده است و باید از معیرشاهی ابو الفتح شریفی
م ۹۸۶ نگارش پیش از ۹۷۴ بدستور شاه طهماسب یا میر ابو الفتح محمد تاج
سمیدی م ۹۵۰ گرفته باشد.
نگرید به: ذریعه ۱: ۴۴ و ۴: ۲۷۷- فهرست طوس ۱: ۱۸۰ و ۲: ۶۸ ش
۲۲۰- فهرست سپهسالار ۱: ۱۲۹- فهرست آقای منزوی ۱: ۶۰- ستوری ص ۱۳
و ۱۱۹۷ فهرست بهار هند ص ۱۱۰ ش ۱۴۵ تاریخ ۱۰۸۸

در این چاپ کنونی برای متن فارسی از نسخه دانشگاه و نسخه ملك و چاپ ایران و برای ترجمه تازی از دو نسخه دانشگاه و يك نسخه ملك و شرح سیوری و کمال الدین استرآبادی بهره برده شده است؛ و چون نسخه‌ها بی غلط نبود ناگزیر آنچه درست پنداشته شده در متن گذارده شده و نسخه بدلها چندان در اینجا نیامده؛ مگر پاره‌ای از آنها که میانه دو کمانه گذارده شده است. امید که خوانندگان را سودمند آید.

محمد تقی دانش پژوه .

بسم الله الرحمن الرحيم

[و به نستعین]

الحمد لله رب العالمین

والصلوة والسلام علی محمد

وآله الطیبین الطاهرین]

I

[فصل نخستین : توحید]

۱- اصل : هر که از چیزی آگاهی یابد، لامحاله، از هستی آن چیز آگاه شده باشد. چه بضرورت داند که هر آنچه یابند باشد؛ و آنچه نبود نتوان یافت پس هستی که آنرا وجود خوانند؛ دانسته باشد. چون آن هستی جزء است، از این هستی که یافت؛ و هر که کل داند، از پیش جزء دانسته باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله الواجب وجوده ، الفاض على سائر القوابل
جوده ، والمتفاوت بحسب القوابل (القبول) طله وجوده ؛
الذى منه بدء الخلق واليه عوده والصلوة على النبي الذي هو
بحر العلم وطوده ، محمد وآله ، مانى مدة شجروا ورق عوده
فان علم الكلام ؛ و ان كثرت اسراره ، و بعدت اغواره ،
و تشعبت مسائله ، و تصعبت دلائله ؛ الا ان زبدته التى
لا بد منها ، و لم يجز لكل مكلف ، المدول عنها ، قد
ضمنها المولى المعظم ، والامام الاعظم ، افضل المحققين ،
وسيد العلماء المتأخرين ، بصير الملة والحق والدين ، محمد بن
محمد بن الحسن الطوسي ، اعلى الله مكانه ؛ ووسع (اوسع) له
جناته ؛ فى وريقات قليلة ، والعاظ بسيرة . غير طويلة وسمها
« الفصول فى الاصول » الا انها لكونها فارسية ، لم
يعرفها العربى ، وعافها مع فصاحتها الطالب المعجم ؛ فلذلك
غاب شمسها فى اكثر الآفاق ، ولم يطلع بدرها فى العراق .
ورأيت عند ذلك ، ان اجردها عن ثياب الفاظها ، واحليها
بكسوة الكلمات العربية ليعلم طلبة العلم بفمها ، ويعظم عند المعجم
وقعها . بسم الله ذلك بمنه وحوله ؛ ونفع بها الطالبين بفضله
وطوله ؛ وهى موضوعة على اربعة فصول .

I

الفصل الاول : فى التوحيد

١- اصل : كل من ادرك شيئاً ، لا بد ان يدرك وجوده ؛ لانه يعلم ضرورة
(بالضرورة) ان كل مدرك موجود ، وماليس بموجود هو ليس بمدرك ؛
واذا (فاذا) كان وجوده ضرورياً ، كان مطلق الوجود ايضاً ، ضرورياً ، لانه
جزؤه ؛ وضرورة المركب يستلزم ضرورة جزئيه ، فلا يحتاج الوجود الى

و چون این معنی مقررست ، روشن باشد که یابنده ، پیش از همه یافتها ، معنی وجود یابد ؛ و داننده ، پیش از همه دانستهها ، حقیقت وجود ، داند . و هر که خواهد که شرح این معنی دهد ؛ یا بچیز دیگر تعریف کند ؛ محتاج بود بدانچه بوجود دارند ، یا باوجود دارند ؛ و این جنس تعریف را زیر کان نپسندند .

۴- تقسیم : هر که اندک تفکر کند ، بداند که موجود یا هستی او از غیر او بود یا نبود ؛ و اهل نظر اول را ممکن خوانند ، و دوم را واجب ؛ پس موجود یا ممکن بود یا واجب . اما ممکن را ، چون وجود او از غیر فرض کردیم ؛ بی اعتبار غیر موجود نتواند بود ؛ و چون موجود نبود ، موجود غیر خویش ، هم نتواند بود . چه ایجاد ناموجود ، در عقل محالست . پس ممکن ، بی اعتبار غیر ، نه موجود باشد ؛ و نه غیر او را از وجود تواند بود .

۳- اصل : هر که حقیقت واجب و ممکن ، چنانکه گفتیم دانست ؛ بی زیاده کلفتی داند ، که اگر واجبی نبود ؛ هیچ موجود نبود ؛ که موجود بغیر یعنی ممکن را ، نه از خویش ، و نه از غیر ، پیش از وجود آن غیر ، وجود نتواند بود . از جهت آنکه همه ، ممکن باشند . پس غیر ممکن ، موجود می باید ؛ که تا آن ممکن ، موجود تواند بود . و غیر ممکن ، واجب بود . یعنی همچنانکه موجودات بسیار ، می بیند و می یابد ؛ یقین داند ، که بعضی از آن واجبست .

۴- هدایه : و هر چه واجب بود ؛ چون وجود او بی اعتبار غیر ، واجبست ؛ فرض عدمش ، نتوان کرد . پس همیشه بوده باشد ؛ و همیشه باشد . پس واجب را باین اعتبار ، هم باقی ، و هم ازلی ، و هم ابدی ، و هم سرمدی ، توان خواند . و باعتبار آنکه ، سبب وجود موجوداتست ؛ صانع و خالق و باری توان گفت .

۵- اصل : و بعد ازین ، چون تامل کند داند ؛ که هر چه در وی

تعريف. ومن عرفه عرفه بما يعلم بالوجود، او مع الوجود؛ وذلك لا يستحسنه الاذكياء .

٢- تقسيم : وجود كل شئى ، اما ان يكون من غيره ، او لم يكن ؛ والاول ممكن الوجود ، والثانى واجب الوجود . والموجودات باسرها ، منحصرة فيهما . والممكن اذا كان وجوده من غيره ، فاذا لم يعتبر ذلك الغير لم يكن له وجود؛ واذا لم يكن له وجود؛ لم يكن لغيره عنه وجود؛ لاستحالة كون المعدوم موجودا .

٣- اصل : كل من عرف حقيقة الواجب والممكن ، كما قلنا؛ عرف بادننى فكر : انه لو لم يكن فى الوجود واجب الوجود ؛ لم يكن لشئى من الممكنات وجودا اصلا . لان الموجودات حينئذ تكون ممكنة ؛ والممكن ليس له من نفسه وجود ، ولا لغيره عنه وجود؛ فلا بد من وجود واجب الوجود ، ليحصل وجود الممكنات منه .

٤- هدايه : الواجب الوجود ، اذا لم يكن وجوده من غيره ؛ كان واجبا ، من غير اعتبار ذلك الغير ؛ فلا يمكن فرض عدمه ؛ وبهذا الاعتبار ، يقال له الباقي والازلى والابدى والسرمدى ؛ وباعتبار ان وجود ما عداه منه ، يقال له الصانع والخالق والبارى .

٥- اصل : نمائه ، اذا تفكر؛ علم ان كل ما فيه كثرة ، ولو بالفرض ،

کثرتی باشد، بوجهی از وجوه فرضی یا فوعی؛ محتاج بود بغیر خویش، در وجود. چه هیچ کثرت، بی آحاد نتواند بود و هر چه در وی کثرت بود؛ مرکب باشد (بود). و هر چه مرکب بود، قابل قسمت بود؛ بدین سبب هم ممکن باشد؛ و هیچ واجب ممکن نیست. پس واجب بود؛ که کثیر نبود؛ بلکه واحد بود. و چون نشاید که از هیچ وجه مرکب بود، و یا قابل قسمت بود؛ پس از جمله جهات و بجملة اعتبارات، واحد بود.

۶- اصل: حقیقت واجب، يك امر نبوتیست، از آنکه مدلول يك دلیلت است؛ و آن امتناع عدمست. پس اگر در زیادت از يك ذات آن، (این، دو) حقیقت فرض کرده شود؛ هر آینه در هر يك، بیرون از حقیقت، چیزی دیگر بود، که موجب تغایر باشد. و بدین تقدیر، هر يك مرکب و ممکن باشد پس این حقیقت، جز يك ذات بی همتارانیست.

۷- هدایة: معلوم است: که هیچ متحیز، حیز، نتواند بود، و حیز، غیراوست. و هیچ عرض، بی محل، نتواند بود؛ و محل غیراوست. پس واجب، نه متحیز بود؛ و نه عرض. و چون هر چه قابل اشاره حسی است، یکیست ازین دو؛ پس واجب، بهیچوجه، قابل اشاره حسی نباشد.

۸- تبصرة: معقول از حلول، بودن موجودیست، در محل قائم بدو. و چون واجب، قائم بذات خویشست، حلول بروی محال بود. و چون متحیز نیست، محل اعراض، نتواند بود. چه هر متحیزی که بود، عرض در وی حلول کند. ۹- تبصرة: مفهوم از اتحاد، یکی شدن دو است. و این معنی، در عقل محالست. پس اتحاد، بر باری، سبحانه و تعالی، محال بود.

۱۰- تبصرة: لذت و الم، تابع مزاجند. و مزاج عرض است و چون ذات او، سبحانه و تعالی، نمیشاید؛ که محل عرض، بود؛ لذت و الم، بروی محال بود.

۱۱- تبصرة: ضدان، دو عرض باشند؛ که بر سیل تعاقب، در محلی

كان وجوده محتاجاً الى الغير، لانه محتاج الى احاده، واحاده غيره، وكل ما فيه كثرة، او قبول قسمة، ممكن؛ وينعكس الى قولنا: كل ما ليس بممكن، فهو ليس بمتكثر؛ فالواجب واحد من جميع الجهات والاعتبارات

٦- اصل: حقيقة الواجب، امر واحد نبوتى، لانه مدلول دليل واحد، وهو امتناع العدم. فلو فرض منه اكثر من ذات واحدة، لاشتركا فى حقيقة الواجب، وامتازا بامر آخر، فيلزم تركيب كل واحد منهما، مما به الاشتراك، ومما به الامتياز، وكل مر كب ممكن؛ لما عرفت؛ فلا يكونان واجبين؛ هذا خلف. حينئذ لا يوجد من حقيقة الواجب الا ذات واحدة.

٧- تبصرة: كل متحيز، مفتقر الى حيزه؛ وكل عرض، مفتقر الى محله والحيز والمحل غيرهما. فلا يكون الواجب، متحيزاً ولا عرضاً. وكل ما يشار اليه بالحس، فهو ما متحيزاً و عرض؛ فلا يكون الواجب، بمشار اليه بالحس.

٨- تبصرة: المعقول من الحلول، كون موجود فى محل قائم به. والواجب، حيث يقوم بذاته، استحالة عليه الحلول. والمحل متحيز، يحل فيه الاعراض. والواجب، حيث انه ليس بمتحيز، استحالة حلول الاعراض فيه.

٩- تبصرة: المفهوم من الاتحاد، صيرورة شيئين شيئاً (الاثنين)

واحداً؛ وهو محال عقلاً؛ فلا يتحد الواجب بشئ.

١٠- تبصرة: الالم واللذة، تابعان للمزاج؛ والمزاج عرض. وحيث ان الواجب، ليس محلاً للاعراض؛ استحالة عليه الالم واللذة.

١١- تبصرة: الضد عرض، يعاقبه عرض آخر فى محله، وينافيه؛

حلول کنند، و ذات هریک، اقتضای منافات دیگری کند. و چون، باری سبحانه، عرض نیست؛ او را، ضد نبود. و چون حقیقت او مخالف دیگر حقایقست؛ چه او واجبست، و دیگر حقایق ممکن؛ او را ند نبود.

۱۳- اصل: هر چه ممکن بود؛ چون وجود او از غیر هست؛ لامحاله، در حال ایجاد، موجود نبود؛ چه ایجاد موجود محال بود و هر چه موجود نبود، معدوم بود. پس هر چه ممکن بود؛ نخست معدوم بوده باشد؛ آنکه موجود شده. و این وجود، را حدوث گویند؛ و چنین موجود را، محدث. پس ظاهر شد: که هر چه جز يك ذات واجبست، محدث بود. و استحالة حوادث، لالی اول؛ چنانکه فلاسفه گویند؛ چون امکان موضوعش، که مقتضی حدوثست، معلومست؛ بزیادنی بیان، محتاج نیست.

۱۳- مقدمه: هر ذات، که اثری از وی صادر شود؛ یا صدور آن اثر، تابع داعی وی بود؛ این معنی بشرط تحقق قدرت بود بر صادر شدن و ناشدن؛ یا نبود، بلکه حقیقت ذاتش، اقتضای آن وجود، کند. و متکلمان اول را قادر، خوانند؛ و دوم را موجب. و هر آینه، فعل قادر، مسبوق بود بعدم چه داعی، جز بعدم، دعوت نتواند کرد. و فعل موجب، مقارن ذات او باشد. که اگر متأخر شود؛ تخصیص بعضی اوقات دون بعضی، محتاج مخصص بود. و بر فرض در مخصص، موجب، مؤثر تام نباشد؛ و مؤثر تام فرض گردیم. و با وجود مؤثری مخصص، که مؤثر تام باشد، تأخر نبود.

۱۴- نتیجه: واجب، که مؤثر است در ممکنات، قادر است که اگر موجب بودی؛ قدم بعضی ممکنات، بلکه جمله ممکنات، لازم آمدی؛ و این باطل شده است.

۱۵- الزام: فلاسفه گویند: که واجب، موجب است؛ و هر چه موجب بود، چون حقیقت او اقتضای فعل کند؛ مادام که حقیقت او باقی باشد، اثر باقی بود. پس ایشانرا لازم آید، که اگر جزئی در عالم،

والندھو والمشارك فى الحقيقة . وقد ثبت ان الواجب ، ليس بعرض ، ولا يشاركه غيره فى حقيقته (فى الحقيقة غير) فلاضد له ولا ند .

١٣- اصل : قد ثبت ان وجود الممكن ، من غيره . فحال ايجاده ، لا يكون موجودا ؛ لاستحالة ايجاد الموجود ؛ فيكون معدوما . فوجود الممكن ، مسبوق بعدمه وهذا الوجود ، يسمى حدوثا ، والموجود به محدثا فكلما سوى الواجب ، من الموجودات ، محدث . واستحالة حوادث ، لا الى اول ، كما يقول الفيلسفى ، لا يحتاج الى بيان طائل ، بعد ثبوت امكانها المقتضى لحدوثها .

١٣- مقدمة : كل مؤثر ، اما ان يكون اثره تابعا للقدرة والداعى ، او لا يكون ، بل يكون اثره ، مفتضى ذاته . والاول يسمى قادرا ؛ والثانى موجبا . واثرا القادر مسبوق بالعدم ؛ لان الداعى ، لا يدعوا الا الى معدوم ؛ واثرا الموجب يقارنه فى الزمان . اذ لو تأخر عنه ، لكان وجوده فى زمان دون آخر . فان لم يتوقف على امر غير ما فرض مؤثرا تاما ، كان ترجيحاً من غير مرجح ؛ وان توقف ، لم يكن المؤثر تاما ، وفدورض تاما هذا خلف .

١٤- نتيجة : الواجب ، المؤثر فى الممكنات ، قادر ، اذ لو كان موجبا ، كانت الممكنات قديمة ؛ لما عرفت . واللام باطل ، لما تقدم ، فالملزوم مثله .

١٥- الزام : الواجب ، عند الفلاسفة ، موجب لذاته . وكل موجب لذاته لا ينفك اثره عنه . فيلز مهم : انه اذا عدم شىء من العالم ؛ ان يعدم الواجب ؛ لان عدم ذلك الشىء ، اما لعدم شرطه ، او لعدم جزء علة . والكلام فى

یا عدم شود؛ ذات واجب، با عدم شود چه سبب این عدم، عدم شرطی یا جزئی از علت او باشد. وعدم آن بعدم شرط یا جز، دیگر باشد از علت آن و چون هر چه موجود است، مفتقرست در سلسله حاجت بواجب؛ پس این عدم با عدم واجب کشد و ایشان را ازین الزام، بحمدالله، مفری نیست.

۱۶- نقض مذهب فلاسفه، آنست که از يك حقیقت، جز يك اثر، صادر نتواند شد و هر شبهه، که بدین دعوی گفته اند، در غایت رکاکتست، و بیزایشان را لازم آید؛ که هر دو موجود، که در عالم فرض کنی، یکی علت دیگری بود، واسطه و یا بی واسطه. گویند: ار ذات باری، تعالی، يك عقل، صادر شود، و از آن عقل، چهار چیز عملی دیگر، و نفس فلکی مرکب از هیولی و صورت، از جهة کثرتی که در عقلست، چون امکان، و تعقل واجب، و تعقل خویش، و این کثرت، در واجب نیست. گوئیم این کثرت، یا موجودند یا نیستند اگر موجودند، و مستند باشند بواجب؛ پس کثرت، از وی صادر شده باشد. و اگر مستند نباشند بواجب، و واجب از یکی بیشتر بود و اگر نیستند، تأثیر ایشان معقول نبود.

۱۷- اصل: معلوم شد: که فعل باری، سبحانه (تعالی)، تابع داعی ویست و چون فعلش، تابع داعی باشد، هراینه، عالم بود از آنکه داعی شعورست یا اجاد یا ترك. پس باری، سبحانه و تعالی، عالم بود و چون تخصیص تعلق علم و قدرت او ببعض ممکنات، دون بعضی، بی مخصص محال است؛ پس هر چه ممکن باشد؛ او، سبحانه، بر آن قادر. و بدان عالم بود.

۱۸- نقض وجواب شبهه: فلاسفه گویند علم، حصول صورتیست مساوی معلوم، در عالم و گویند علم بعلم، موجب علم بود بمعلوم. و گویند علت ممکنات، واجب الوجود است؛ و او بذات خویش، عالمست

عدمهما ، كالكلام فيه ؛ حتى ينتهى الى الواجب . لان الموجودات ، باسرها ، تنتهى فى سلسلة الحاجة ، الى الواجب . فيلزم انتهاء عدم الشئ ، المفروض ، الى الواجب وليس لهم ، بحمد الله عن هذا الالتزام ، مفر .

١٦ - نقض : قالت الفلاسفة الواحد لا يصدر عنه الا واحد . وكل شبهة لهم ، على هذه الدعوى فى غاية الركاكة . وكذلك قالوا : لا يصدر عن البارى ، تعالى ، بلا واسطة ، العقل واحد . والعقل فيه كثرة : هو (هى) الوجوب ، والامكان ، وتعقل الواجب ، وتعمل ذاته ؛ ولذلك صدر عنه عقل آخر ، ونفس ، وفلك مركب من الهوى والصورة . ويلزمهم : ان اى موجودين . فرضنا فى العالم ، كان احدهما ، علما للآخر بواسطة او غيرها . وايضا ان التكررات التى فى العقل الاول ، ان كانت موجودة صادرة عن البارى ، تعالى ، لزم صدورهما عن الواحد ؛ وان صدرت عن غيره ، لزم تعدد الواجب ، وان لم تكن موجودة ، لم يكن تأثيرها فى الموجودات معقولا .

١٧ - اصل : قد ثبت : ان فعل البارى ، سبحانه ، و تعالى ، تبع لداعيه ، وكل من كان كذلك . كان عالما لان الداعى ، هو الشعور بمصلحة الابداد او الترك . ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات ، قادرا على كلها لان تعلق علمه ، تعالى ، وقدرته ببعض الاشياء دون بعض ، تخصيص من غير مخصص .

١٨ - نقض وجواب شبهة : قالت الفلاسفة : البارى ، تعالى ، لا يعلم الجزمى الزمانى ؛ والا لزم كونه ، تعالى ، محلا للحوادث . لان العلم ، هو حصول صورة مساوية للمعلوم فى العالم . فلو فرض علمه بالجزمى الزمانى

پس بجملة ممکنات ، عالم بود و گویند : نشاید که واجب ، محل حوادث بود پس گویند: اگر بجزئیات زمانی ، بروجهی که متغیر میشود ، عالم بود ؛ و ازتغیر آن صورت ، که در ذات او باشد ، اگر متبدل شود ، پس ذات او ، محل حوادث ، بود ؛ والا آنچه علم ، فرض کردیم ، جهل مرکب باشد. پس واجب ، بجزئیات زمانی ، بروجه زمانی ، عالم نبود. و عجب ؛ که با همه دعوی زیر کی ، از مناقضت این قضیه ، با آنچه گذشت ، غافل مانده اند. پس ایشان مخیرند: میان آنکه جزئیات را ، علتی ، اثبات کنند که در سلسله حاجت ، او را حاجت بعلت اول نباشد ؛ یا علم بعلت ، موجب علم بمعلول ، ننهند ؛ یا معترف شوند ، بآنکه اثبات عالمی ، نتوانند کرد ؛ یا علم را ، حصول صورت مساوی معلوم در عالم ، ندانند ، یا ذات او را ، محل حوادث ، روادارند. جواب این شبهه . آنست که علم او ، سبحانه و تعالی ، بلکه جملگی صفات او عین ذات اوست. چون معلوم شده است : که از جمله جهات ، و بجملة اعتبارات ، واجب واحد است ، و قابل تعدد نیست ؛ و بضرورت معلوم شده است . که هر که بمتغیری عالم ، بود ؛ ازتغیر معلوم تبدل ذات او لازم نباید . پس ازتغییر و تبدل معلومات ، هیچ تغیر ، بعلم مقدس او را نیابد.

۱۹- فائدة : در عرف متکلمان ، حی ، هر موجودی بود که قادرو عالم ، تواند بود . و چون باری ، سبحانه و تعالی ، قادرو عالمست ؛ پس واجب بود که حی بود .

۲۰- فائدة : علم باری ، سبحانه و تعالی ، بمصلحت ایجاد یا ترك که سبب فاعلی اوست ، ارادت او باشد و علمش بمدرکات ، بر آن وجه که ماخوذ و مدرکند ، ادراک او . و علمش بمسموعات ، و مبصرات ، سمع و بصر او . و او ، سبحانه ، بدین معنی ، مرید و مدرك و سمیع و بصیر باشد.

۲۱- اصل : چون معلوم شد : که هر چه در جهت باشد ، محدث

على وجه يتغير، ثم تغير، فان بقيت الصورة كما كانت، كان جهلا، والا كانت ذاته محلا للصورة المتغيرة بحسب تغير الجزئيات. وهذا الكلام، يناقض قولهم: العلم بالعلة، يوجب العلم بالمعلول، وان ذات الباري، تعالى، علة لجميع الممكنات، وانه، تعالى، يعلم ذاته. والعجب، انهم مع دعواهم، الذكاء، كيف غفلوا عن هذا التناقض. فهم بين امور خمسة: اما ان يشبثوا للجزئيات الزمانية، علة لا ينتهي في السلسلة الى العلة الاولى، اولم يجعلوا العلم بالعلة، موجبا للعلم بالمعلول؛ او يمتروا بالعجز عن اثبات عالميه، تعالى، اولم يجعلوا العلم، حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم؛ او يجوزوا كونه، تعالى، محلا للحوادث والجواب عن الشبهة، انه انما يلزم ما ذكره، على تقدير كون علمه، تعالى، زائداً على ذاته، واما اذا كان عين ذاته، ويتغير بحسب تغاير (ويتغاير بتغاير) الاعتبار فلا يلزم تغير علمه، تعالى، لانا نعلم بالضرورة (ضرورة) ان من علم، متغيراً، لم يلزم من تغيره (تغير علمه) تغير ذاته

١٩- فائدة: الحى، عند المتكلمين، هو موجود لا يستحيل ان يقدر ويعلم. والبارى، تعالى، قد ثبت انه قادر عالم، فوجب ان يكون حياً.

٢٠- فائدة: علمه، تعالى، بان فى الابدان والترك مصلحة، يسمى ارادة وكرامة؛ وعلمه بالمدركات، يسمى ادراكاً؛ وعلمه بالمسموعات والمبصرات يسمى سمعاً وبصراً؛ وهو، تعالى، باعتبارها يسمى مریداً وکارها ومدركاً وسميعاً وبصيراً.

٢١- اصل: كل ما فى الجهة حدث، والواجب ليس بمحدث؛

بود؛ و واجب، محال است که در جهت بود؛ پس محال بود، که او را بآلت جسمانی، ادراک توان کرد. زیرا که بآلت جسمانی، چیزی توان یافت که، که قابل اشاره حسی بود، بذات یا بعرض و ازینجا، معلوم شد که دیدن او؛ چنانکه محسوسات را، ببینند، محال باشد چه دیدن، بی مقابله، معقول نیست، و مقابله، جز در میان دو چیز، که هر دو در جهت باشند، نتواند بود. پس آنچه عبارت کرده اند از دیدار او، سبحانه کشف و ظهور نام است

۲۲- هدایة: حون باری، سبحانه، قادرست، بر کل ممکنات، قادر باشد؛ که ایجاد حروف منظومه و اصوات کند، در جسمی از اجسام غیر حی، و ذات او را، بدین اعتبار، مکلم خوانند و چون کلام، مرکب از حروف و اصوات بود، عرض لایبقی باشد، فضلاء عن القدم. اگر گویند: کلام حقیقی، میخواستیم، که این حروف و اصوات، از او صادر میشود، و برین معنی، قدیم بود؛ ما که بیان کردیم. که قدیم، آن حقیقت ذات اوست، که بیرون آن، هیچ قدم دیگر نیست، اگر در معنی مساعدت کنند، و در لفظ مضایقه نیست.

۲۳- لطیفه: معلوم شد که باری، سبحانه، يك ذات پاکست؛ و از هیچ جهت، تعدد و تکثر را، مجال تعرض کبریای او نیست. پس نامی، که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر لفظ الله است و دیگر نامهای بزرگوار، یا بحسب اعتبار اضافت او باغیری باشد، چون قادر و عالم و خالق و کریم؛ و یا بحسب سلب غیر از وی، چون واحد و فرد و غنی و قدیم، یا بحسب ترکیب اضافت و سلب، چون حی و عزیز و واسع و رحیم پس بنابرین قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بروی اطلاق توان کرد، الا آنست که ادب نیست، که هر نام که اجازت، از آنحضرت صادر شده باشد، بروی اطلاق کند از آنکه ممکن بود، که بروجهی

فلا يكون فى جهة . واذالم يكن فى جهة ؛ لم يكن ادراكه بآلة جسمانية .
لانه لا يدرك بها ، الا ما كان فى جهة ، فالللالشارة الحسية و يعلم من
ذلك ، انه لا يرى بحاسة البصر ؛ لان الرؤية لا يعقل الامع المعاملة ؛ و
هو لا يصح ، الا فى شيئين حاصلين فى الجهة و كل ما ورد مما ظاهره
الرؤية ، اريد به الكشف التام

٢٢- هداية (مائدة) البارى ، تعالى ، قادر على كل مقدور ؛ فيكون
قادر على ايجاد حروف ، واصوات منظومة ، فى جسم جامد ؛ وهو كلامه ،
تعالى ، وهو باعتبار خلقه اياه ، منكم و يعلم من تركيبه من الحروف و
الاصوات ، كونه غير قديم ، لانه عرض لا يبقى ، فكيف يكون قديما .
فان قيل : ان المراد من الكلام ، حقيقة تصدر عنها هذه الحروف والاصوات
وهى قديمة ، لانها صفة الله ، تعالى ، قلنا : اننا قد بينا ان مصدرها ، ليس
الاذان ؛ و انه لا قديم سواه ؛ فان ساعد و نامى هذا المعنى ، فلامارعة ،
الافى اللفظ .

٢٣- لطيفة : قد ثبت . انه ، تعالى ، ذات واحدة مقدسة ، وانه
لامجال للتعدد والكثرة ، فى رداء كبريائه فالاسم الذى يطلق عليه ،
من غير اعتبار غيره ، ليس الالفة « الله » ، تعالى ، واما ما عداه ، فاما ان
يطلق عليه باعتبار اضافته الى الغير . كالقادر والعالم والبارى والخالق
والكريم ، او باعتبار سلب الغبراء ، كالواحد والفرد والغنى والقديم ، او
باعتبار الاضافة والسلب معا ، كالحنى والعزى والواسع والرحيم و كل (فكل)
اسم يليق بجلاله ويناسب كماله مما لم يرد به اذن شرعى ، جازا للاقه عليه ،
الا انه ليس من الادب ، لجوازان لا يناسبه من وجه آخر ؛ كيف ولولا غاية
عنايته ، ونهاية رافته ، فى الهام الانبياء والمقربين ، اسمائه ، لما جسر (جرأ)

دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال ، خود چنان اقتضا میکند؛ که اگر رفت و عیایت بی نهایت، بآن انبیا و مقربان را الهام ندادی؛ هیچ گوینده را یارای باجرای لفظی ، بازاء حقیقت او نبودى. چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی ، نمیتواند بود.

۴۴- ختم و ارشاد : این قدر در معرفت ذات و صفات باری، سبجانه و تعالی ؛ که رکن اعظم ، وقاعدۀ بزرگتر اصول دین است ؛ بلکه خود، اصل دین اینست ؛ کفایت باشد ، تا هر که بر آن ، واقف شود ، از حد تقلید ، فراتر آید. چه عقل ، بیش ازین ، شناخته نشود و در علم کلام ، فرارشدن ازین مقام ، میسر نگردد. اما بیاید دانست . که معرفت آنکه حقیقت ذات پاک اوست ، معذور بشر نیست ؛ و در وسع فکر هیچ آدمی نتواند آمد ، که کمال الهیت ، بلندتر ، از آن است که دست عقل و وهم، بدو رسد ؛ و عظیم، ترا از آنکه با احاطت ذهن و خاطر، ملوث شود. و آنچه ما میدانیم بیش از آن (این) نیست، که موجودی هست ؛ که اگر با بعضی از آن موجودات ، که یافته ، اضافت دهیم ، یار آن سلب کنیم ، پنداریم، که او را صفتی نبوتی ، حاصل است. تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ؛ و اگر کسی خواهد ، که ازین مقام برتر آید ؛ بیاید دانست : که بیرون از آنچه دانسته است ، چیزی دیگر هست ؛ و همت برین قدر، مقصور ندارد و آلتی که او را داده اند ، تابدان چیزها دریابد ، بمعرفت و احاطت کثرتی که از آن بوی عدم میآید ، مشغول گرداند ، بلکه علایق و موانع دنیاوی از خاطر و ضمیر منقطع گرداند ؛ و حواس و قوی را ، که آلات ادراکات فانی اند ، ضعیف کنند ؛ و نفس اماره را ، که لشکر تخیلات فاسده و توهمات کاذبه، در بیابان ضمیر میپراکند، بند ریاضت برنهد ؛ و بکلی روی همت ، متوجه بعالم قدس ، دارد ؛ و قصارای امنیت ، بر نیل و درك حق ، مقصور ، و بخشوع و خضوع و تضرع ، از جواد مطلق ، میخواهد : تا

احد من الخلق ، ان يطلق عليه واحدا من اسمائه ، سبحانه .

٢٤- ختم وارشاد : هذا المدرى معرفة ذاته ، تعالى ، و صفاته ، التى
هى اعظم اصل من اصول الدين ، بل هى اصل الدين ، كاف . اذ لا يعرف
بالعمل اكثر عنه ، ولا يتيسر فى علم الكلام النجاوز عنه اذ معرفه حقيقة ذاته
تعالى ، المقدسه غير مقدوره للانام ، و كمال الوهيته (الهيته) ،
تعالى ، اجل (اعلى) من ان تناله ايدي العقول والالوهام ، و
ربوبيه اعظم ، من ان تتلوه بالخواطر والافهام . والذى يعرف منه
خاصة ، ليس الا انه موجود اذ لو اضفناه الى بعض ماعداه ، او سلبناه ما نافاه ؛
حسينا ان يوجد له سببه وصف ثبوتى او سلبى ، او يحصل له به نعت ذاتى
معنوى ، تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ؛ ومن اراد الارتفاع عن هذا المقام ،
ينبغي له ان يتحصى ان وراءه شئى ، هو اعلى من هذا المرام ، فلا يعصر همته
على ما دركه ، ولا يشغل عقله الذى ملكه بمعرفة الكثرة التى هى اماره
العدم ، ولا يقف عند زخارفها التى هى منزله العدم ؛ بل يقطع عن نفسه
العلايق البدنية ، ويزيل عن خاطره ، الموانع الدنيوية ؛ ويضعف حواسه
وفواه ، التى بها يدرك الامور الفانية ، ويحس بالرياضة ، نفسه الامارة ،
التي تشرب الى التخيلات الواهيه ، ويوجه همه ، بكليتها ، الى عالم القدس ،
وبعصر امنيته ، على نيل محل الروح والانس ، ويسئل بالخضوع والانتهاال ،
من حضرة ذى الجود والاقضال ، ان يفتح على قلبه ، خزائن رحمته ،
ويوره بنور هدايته التى وعده بها بعدم مجاهدته ، ليشاهد الاسرار الملكوتية ،
والانوار الجبروتية ، و تنكشف فى باطنه ، الحقايق الغيبية ، والدقايق
الفيضية ؛ الا ان ذلك قباء لم يخط على قد كل ذى ، قد و نتايج لم يعلم

در خزانه رحمت ، بر دل او بگشاید ، و بنور هدایتی ، که بعد از مشاهده و
مجاهده و عده داده است ، دیده بصیرت او ، منور گرداند ، تا اسرار
ملکوتی ، و آثار جبروتی ، مشاهده کند ، و حقایق غیبی و دقایق فیضی ،
بر اندرون او ، کشف شود. الا آنستکه این فبا ، بر بالای هر کسی ،
ندوخته اند ؛ و مقدمات این نتیجه ، بهر کس نیاموخته. ذلك فضل الله يؤتيه
من يشاء . جعلنا الله من الشاكرين السالكين لطريقه المستحقين بحسن توفيقه

II

[فصل دوم : عدل]

فصل : چون این فصل ، در توحید ، تحریر افناد ، برادری از
برادران ، این اقتراح کرد که بافی ابواب اصول ، هم بدین منوال ،
مختصر بی اخلال ، پرداخته باید گردانید و اگر چه علایق و عوایق ، که
اسباب منعمد ، درین وقت ، در غایت جمعیت بود ، و خاطر و ضمیر در نهایت
پراکندگی ، چاره ای نبود ، از بذل النماس او. پس چنانکه دست میداد
فصل چندی ، بفصول گذشته ، بر سبیل تتمه ، الحاق کرده آمد ؛ و اقتدای
نسبت اهل عدل ، و اقبضای سیرت ایشانرا ، بر بریت ابواب ، اختیار کرد.
و از باری ، یاری خواسته آمد ؛ که اوست یاری دهنده بحقیقت ، و توفیق
بخشنده بحق . وما ذلك ، علی الله ، بعزیز . توقع است : از کسانی که باین
مختصر ، نظر کنند ، بدیده رضا بگردند ، و از روی انصاف ، تأمل کنند.
و اگر چیزی ، نه رنهیج استقامت ، یا بند ؛ بدامن عفو ، پوشیده گردانند ؛
که در چنین حال ، اخلال مقال ، عجب نبود و چون از بحث در خالق ،
فارغ شدیم ، اول ، در احوال خلق ، و بعد از آن ، در کیفیت بعث ، بحث
کنیم و بالله التوفیق .

۴۵- تقسیم : هر فعل ، که از فاعل صادر شود ؛ خالی نبود از آنکه

بی اعتبار امری دیگر ، منافی عقل بود ، یا نبود ؛ اول را قبیح ، و ثانی را

مقدماتها كل ذى جد ؛ بل ذلك فضل الله ، يؤتيه من يشاء ، والله ذو الفضل
العظيم ، جعلنا الله و اياكم ، من السالكين لطريقه ، المستحقين لنوفيه ،
المستعدين لالهام الحقيقة بحقيقه ، المستبصرين بتجلي هدايته وتدقيقه

II

الفصل الثانى : فى العدل

٢٥ - تقسيم كل فعل ، اما ان ينفر العقل منه ، اولاً ، الاول قبيح ، و
الثانى حسن ، والحسن اما ان ينفر العقل من تركه ، اولاً ، والاوّل واجب و

حسن ، گویند. و آنچه حسن بود ، خالی نبود: از آنکه یا تارك آن منافی عقل بود ، یا نبود ، اول را واجب خوانند. پس ازینجهت بود ، که عقلا فعل قبیح ، و اخلال واجب را ، موجب استحقاق ذم دانند.

۴۶- اصل : مجبره و فلاسفه ، منکر حسن و قبح و وجوب عقلی اند و معنی ضروری ، آن بود که چون تصور معانی و الفاظ کرده شود ، حکم جزم کرده آید. و این معنی ، در محل نزاع ، حاصل است چه هر که تصور حقیقت فعل واجب و قبیح کند . بی اعتبار امری دیگر ، داند که از اخلال آن و فعل این ، عقل نفرت گیرد اما سبب تصور علو عقل ، درین احکام ، عدم وقوف او بود بر حقیقت این فعلها و بدیهی بودن احکام و قضایا ، موقوف تصور معانی حدود و نسبت آن بود ، و بخلاف دیگر بدیهیات باشد ، که معانی و الفاظ و حدود و قضایا باشد

۴۷- اصل : هر که قادر بود بواجبات عقلی ، و عالم بود بتفصیل قبیایح ، و از آن مستغنی ، اخلال واجب ، و فعل قبیح ، نکند و این معنی بضرورت ، معلوم است. چه اخلال واجب ، و فعل قبیح ، جاهل کند یا محتاج و اینمعانی ، در واجب ، مقرر شده است که نیست. پس واجب بود ، که واجب ، اخلال واجب و ارتکاب قبیح نکند.

۴۸- اصل : افعالی که از بندگان ، یافته میشود ؛ موجد آن افعال ایشانند ، بر سییل اختیار چه نبع دواعی ایشان است. و فلسفی گوید که موجد ، ایشان باشند ، اما بر سییل ایجاب. و مجبره گویند : موجد آن خداست ، سبحانه ؛ چه مذهب ایشان ، آنست که . لا مؤثر الا الله. ابوالحسن بصری ، درینمقام ، دعوی ضروری کرده است ؛ و هر که انصاف ، بدهد ؛ داند که آن دعوی (این معنی) ، از حق ، دور نیست. اما اگر خواهیم ، که دلیل گوئیم ، بر آنکه هر (گوئیم ؛ گوئیم اگر هیچ) فعل قبیح (که) موجود باشد ، در عالم ؛ موجد آن ، غیر خدای تعالی بود ؛ گوئیم هیچ

لذلك ، يندم العملاء ، فاعل القبيح ، وتترك الواجب .

٢٦- اصل : انكرت المجزوء والملاسة ، الحسن والقبح والوجوب العقلية . ولاهل العدل عليها لائل . والاولى اثباتها بالضرورة ؛ لان الاستدلال ، لا بد من انهاء اليها . وسبب الاستنباه فى الحكم ، اشتباه ما يتوقف عليه الحكم . من تصورات معانى الالفاظ ، من المحكوم عليه والمحكوم به ؛ ولا ينافى . لك ضرورة الحكم لان الضرورى هو الذى اذا حصل تصور الطرفين ، حصل الحكم ، من غير حاجة الى واسطة لاجل الحكم ، بل لاجل التصورات . ومحل النزاع كذلك ، فان من تصور حقيقة الحسن والقبح ، حكم بنفرة (بفور) العقل من ترك الاول وفعل الثانى ، من غير توقف على امر اخر

٢٧- اصل : واجب الوجود قادر ، عالم بنفاصيل القباح و ترك الواجبات ومستغن عن فعل المباح وترك الواجبات ، لما تقدم من الاصول . وكل من كان كذلك يستحيل عليه فعل القبح و ترك الواجب بالضرورة ينتج ان الواجب ، تعالى . لا يفعل قبيحا ولا يخل بواجب .

٢٨- اصل : الافعال التى تصدر من العبيد ، هم موجدوها بالاختيار ؛ لانها تحصل بسبب دواعيهم ، وعند الفلاسفة ، هم موجدوها بالاجاب ، وعند المجبرة ، اوجدها الله ، تعالى ، فيهم ، اذ لا موجد عندهم الا الله ، تعالى ، واحتج ، ابو الحسين ، على الاول بالضرورة ، وليس ببييد . وان استدللنا عليه ؛ قلنا : ان وجد شئ من المباح فى العالم ، فالعبيد موجد افعالهم ، والملزوم نأت باعتراف الخصم ، فكذا اللازم ؛ بيان الملازمة . انايينان القبيح محال على الواجب ، فيكون فاعله غيره ؛ و اذا كان فاعل القبيح غيره ، فكذا الحسن ، لا نعلم بالضرورة : ان فاعل القبيح ، هو فاعل الحسن ،

فعلی قبیح از حق تعالی صادر نشود؛ و در عالم افعال قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدای تعالی بود. بیان مقدمه اول، (اما اگر خواهیم بدلیل گوئیم که اگر فعل قبیح موجود باشد، در عالم؛ و وجد آن غیر خدای تعالی بود. لکن قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدا بود، بنا بر مقدمه دوم؛ پس بندگان موجد آن اعمالند، و نتواند که از خدای تعالی باشد. و جواب) بعد از اعتراف خصم، آنست که یاد کرد آمده. از استحالات صدور قبیح از واجب. و انکار مقدمه دوم، بعد از اثبات حسن و قبح، صورت نیندد. و ضرورت، معلوم است که آنکه فاعل قبیحست، همان فاعل حسن است. پس ظاهر شد که. که تصرفات بندگان: فعل ایشانست؛ و وجود و عدم راجع بایشان و آنچه ابوالحسن اشعری اثبات کند بنده را، کسب نام نهد، بعد از آنکه وجود و عدم از خدای داند، و بنده را هیچ تأثیر ننهد، معقول نیست

۴۹- شبهه و جواب: مجبره گویند: اگر قدرت و ارادت بنده از خداست. و بی قدرت و ارادت فعل نتوان کرد، چون قدرت و ارادت باشد، و مانعی نبود هر آینه، نکند؛ پس وجود و عدم فعل، از جهت وی بود. گوئیم غایت فی الباب، آنست که ازین شبهه، نخیل ایجاب توان کرد؛ اما جبر بهیچوجه لازم نیاید و دفع ایجاب، آنست که ما به مختار بیش ازین نخواسته ایم که فعلش تبع داعی بود. و نزاعی نیست در آنکه آلات خدای آفرینند؛ بعد از آنکه روشن شده است، که فعل بنده تابع داعی اوست؛ بجهت آنکه آلات فعل او نیست، و بی آلت فعل نتواند کرد، او را موجب میخوانند؛ و ما مختار میخوانیم پس درین معنی، مخالفت نبود. اما اگر گفتندی: که بنده را خدای آفرینند؛ و با نیافرینند، فعل نتواند کرد؛ و چون بیافرینند، هر آینه او را تأثیر بود؛ پس فعل بنده، از دست ایشانرا، آسانتر بودی. اما عاقلان دانند. که این چه سخنی باشد.

فان الذي كذب، هو الذي صدق . والذي اتتبه ابو الحسن الاشعري ، وسماه
كسبا ، و اسند وجود الفعل وعدمه اليه ، تعالى ، ولم يجعل للعبيد شيئاً من
التاثير . غير معقول .

٢٩ - شبهة وجواب: قالت المجبره والفلاسفة ان كانت القدره
والاراده من الله ، تعالى و عدمهما يمسع الفعل ، و معهما يجب ، والفعل
من الله ، والملتزم ظاهر البيوت ؛ فكذا (وكذلك اللارم) لازمه . والجواب : انه
لا يلزم من كون آلة الفعل من الله ، تعالى ، ان يكون الفعل منه ، عاية ما في
الباب ، انه يتخيل منه الايجاب ، واما الجبر فلا ودفع الايجاب باننا (بان) نقول
ان كون آلة الفعل من الله ، تعالى ، مسلم ، الا ان فعل العبد ، تابع لداعيه ،
فيكون باختياره ؛ لا بالانريد بالاختيار ، الا هذا القدر ، وبعد ظهور كون
فعله (الفعل) تابعا لداعيه ، ان سموه ايجابا ، لكون الالات من الله ، كان منارعة في
التسمية ، ولا مضايقة فيها ؛ ولو قالوا ان الله ، تعالى ، خلق العبيد ، ولو لم يخلقهم ،
لما كانت الافعال ، ولما خلقهم ، كانت ، فيكون هو الله ، تعالى ، فاعلالها ،
كان مثل قولهم واسهل ؛ لكن لا نخفى على العاقل ما فيه من المحال .

۴۰- شبهه و جواب : هم ایشان گویند : که علم خدای ، که به بنده تعلق گرفته است ، امکان آنکه از بنده خلاف آنچه کند ، واقع شود ، علم نباشد ؛ بلکه جهل ، بود. گوئیم : این شبهه نیز ایجاب بیش نتیجه ندهد . و اگر متمشی شود ایشانرا ؛ همین بعینه در فعل ، لازم آید . اما دفع این ، آنستکه علم تبع معلوم باشد ؛ چه تا مطابق معلوم نبود . علم نبود پس اگر علم . را در معلوم ، تأثیری بود ؛ معلوم تبع علم بود . پس دور بود و چون تأثیر نبود ؛ ایجاب لازم نیاید .

۴۱- هدایة : چون معلوم شد : که بنده را فعل است ، پس فرق میان افعال خدای و بنده ، ظاهر بود . چه برگردن آن بنده مدح و ذم ، حسن باشد ، یا او را توان گفت : چرا کردی ، فعل او بود ، و بافی فعل خدای بود .

۴۲- اصل : چون فعل باری ، سبحانه ، تبع داعیست ؛ و داعی ، علم اوست بمصلحت فعل یا ترك ، پس هیچ فعل خدای ، از مصلحت ، خالی نبود یعنی . هر چه کند برای غرضی کند ؛ و مصالح افعال او نشاید که عاید باو بود ؛ چون مستغنی از غیر و کامل لذاته است . پس غرض او ، سبحانه ، از آفرینش ، هم رعایت مصلحت آفریدگان بود ؛ چون رعایت مصلحت ایشان میکند ؛ هر فعل ، که متضمن فساد بود ، راجع با ایشانست ، از وی صادر نشود ، چه آنگاه ، نقص غرض خود کرده بود . یعنی ، هم خواسته بود ، و هم نخواسته .

۴۳- تبصرة : ارادت حق ، سبحانه ، افعال خویش را بیان کرده شد که چیست ، و اراده او افعال بندگان را ، امر بود بدان و چون امر قبیح ، متضمن فساد باشد ؛ پس از وی ، سبحانه ، صادر نشود و پیش ازین بیان کردیم . که قبیح نکند ؛ پس هیچ وجه ، مرید قبیح نبود ، و بهر چه قبیح است ، راضی نباشد .

٣٠- شبهة (اخرى) وجواب: قالوا ايضا. علمه، تعالى، يتعلق بفعل العبيد، فيكون تركه ممتهنا؛ اذ لو فرض تركه لزم كون علمه جهلا، و اللازم محال، فالملزوم مثله. فاذا كان تركه ممتهنا، كان العبد مجبورا، قلنا هذا ايضا يوهم الايجاب، و اما الجبر فلا، و يلزمهم مثله، في فعل الباري، تعالى، و كل ما اجابوا به، فهو جوابنا. على اننا نقول: العلم لا يكون علما، الا اذا طبق المعلوم، فيكون نابعاً للمعلوم؛ فلو كان مؤثراً في المعلوم، كان المعلوم نابعاً بعاله فيدور، و اذالم يكن مؤثراً، لم يلزم الايجاب.

٣١- هداية: اذا ثبت. ان للعبد فعلا، فكل فعل يستحق العبد به مدحا او ذما، او يحس ان يقال له لم فعلت، و ما عداه فهو فعله، تعالى.

٣٢- اصل: اذا ثبت. ان فعل الباري، تعالى، تبع لداعيه، والداعي هو العلم بمصلحة الفعل والنرك؛ فافعاله، تعالى، لم تخل عن المصالح، اي انه انما يفعل لغرض، و اذا ثبت انه كامل لذاته، و مستغن عن الغير، فملك المصالح، لم يعد اليه، تعالى، بل الى عبيده. و اذا ثبت ان افعاله لمصالح عبيده، ثبت بطريق العكس، ان كل ما فيه فساد بالنسبة اليهم، لم يصدر عنه، تعالى.

٣٣- تبصره: ودينا: حقيقة ارادته، تعالى، لافعال نفسه؛ و اما ارادته لافعال عبيده. فهي امرهم بها؛ و الامر بالقبيح يضمن الفساد، فلا يامر به؛ و قد بينا انه لا يفعل القبيح، ولا يرضى به؛ لان الرضا به قبيح، كعمله.

۴۴- تفسیر : آنچه خدا را ، سبحانه ، خالق خیر و شر گویند ؛ به شر ، درین موضع ، فعلی خواهند که ملایم طبایع نبرد ، اگر چه مشتمل بود بر مصلحتی از مصالح

۴۵- تبصره : تکلیف ، فرمودن خدای بود ، بنده را بفعلی که مشتمل بر مصلحت او باشد ؛ و نهی کردن از آنچه مشغول بر مفسدت او باشد ؛ اگر چه مشقنی ، در آن فعل و ترك بدو رسد و این معنی ، موافق غرض آفرینش است ، پس قبیح نبود . و چون غرض از تکلیف ، قیام نمودن بنده بود بدان ، تکلیف مالا یطای ، قبیح بود ، چه آنرا غرض صحیح نباشد

۴۶- اصل : اگر چه خدای ، سبحانه ، داند ، که بنده بتکلیف ، قیام نماید ، نافع عمل حسن ، از وی ، صادر نشود ، صادر نا شدن آن فعل ، قبیح بود ؛ چه نافع غرض وی بود . پس صدور آن فعل از وی واجب بود . و متکامان ، چنان فعل را ، لطف ، خوانند پس لطف واجب بود .

III

[فصل در معرفت و احوال]

۴۷- اصل : و چون خلق را بیافرید ، و غرض مصلحت ایشان بود ، تنبیه ایشان ، بمصلحت و مفسدی ، که عقول ایشان بادراك آن مستقل نبود ، لطف ، باشد . و دیگر ، چون از جهت کثرت حواس و قوی ، و اختلاف دواعی ، در انمای ملاقات ایشان ، وقوع شر و فساد ، ممکنست ، تنبیه ایشان ، بر کیفیت معاشرت ، و راستی معاملات ، و انظام امور معاش که آنرا ، شریعت ، خوانند ، هم لطف بود . و از آنجا که ذات پاك او ، سبحانه ، قابل اشاره حسی نیست ؛ تنبیه خلق ، جز بواسطه مخلوق دیگر نتواند بود . پس فرستادن رسولان ، واجب شد .

۴۸- اصل : و امتناع وقوع قبایح ، و اخلال واجبات ، از ایشان ،

٣٤- تفسير : ماورد . انه ، تعالى ، خالق النور والشر ، ار يد بالشر
مالا يلايم الطبايع وان كان : مشتملا على مصلحة .

٣٥- تبصرة : تكليف البارى ، تعالى ، هو امر عبده بما فيه مصلحة لهم
و نهيههم عما فيه مفسد لهم ، و ذلك لا ينافى الحكمة ، وان كان فيه مشقة ،
فلا يكون قبيحا . والغرض من التكليف ، امتثال العبد بما كلف به ، فلا يكون
تكليف مالا يطاق حسنا .

٣٦- اصل : اذا علم البارى ، تعالى . ان العبد لا يمثلون التكليف ،
الا بفعل حسن ، يفعله بهم ، وجب صدوره عنه ، لئلا ينقض غرضه و مثل
ذلك يسمى ، لطفاً ، فيكون اللطف واجبا

III

الفصل الثالث : فى النبوة والامامة

٣٧- اصل . اذا كان الغرض ، من خلق العبيد ، مصلحة لهم فتنبيههم
على مصالحهم و مفسد هم ، مما لا يسقل عقولهم بادراكه ، لطف واجب
وايضا اذا امكن ، بسب كثرة حواسهم و آلائهم و اختلاف دواعيهم
واراداتهم ، وقوع الشر والفساد ، فى اثناء ملاقاتهم ومعاملاتهم بافتنبيهم
على كيفية معاشرتهم ، وحسن معاملتهم . وانتظام امور معاشهم ، التى تسمى
شريعة ، لطف واجب . ولما كان البارى ، تعالى ، غير قابل للاشارة الحسية ،
فتنبيههم بغير واسطة مخلوق مثلهم ، غير ممكن . فبعمدة الرسل واجب .

٣٨- اصل : امتناع وقوع القبايح ، والاخلاق بالواجبات عن الرسل ،

بر وجهی که افعال ایشان، از دائره اختیار (ی) بیرون نبرد، لطف بود. تا عقول، از ایشان، متنفر نشود، و در تصدیق، و انقیاد، ایمن باشند. و این معنی را، عصمت، خوانند. پس عصمت انبیا، واجب بود.

۳۹ - مقدمه: و هر که از آن در گاه، مبعوث شود، تا امر خوارق عادات، خالصی از معارضات، مقرون بتجدی، موافق دعوی، بسا او، مقارن نباشد؛ خلق را، طریق، نبود بتصدیق او. و آن امر را، معجزه خوانند پس ظهور معجزه انبیا واجب بود.

۴۰ - اصل: محمد، رسول خداست. چه دعوی نبوت کرد، و معجزه بردست او ظاهر شد. اما دعوت او بتواتر معلوم است و اظهر معجزات او قرآنست، که در میان خلق موجودست چه با غلبه مشرکان، و وفور دواعی ایشان بر ایراد معارضه، از آن عاجز شدند، و نا این غایت، هیچ آفریده را، مجال تلفیق کلمانی، مرکب از حروف و اصوات، بر آن منوال نبوده است. پس نبوت او معلوم باشد.

۴۱ - هدایه: چون محمد، صلی الله علیه و آله، پیغمبرست، واجب بود که معصوم بود، پس هر چه معلوم شود، که از آن خبر داده است، و از جمله ممکنات باشد، حق، و قبول آن واجب، و شریعت او را که ناسخ شرایع است، و تابقای خلق، در دار دنیا بافی خواهد بود، انقیاد نمودن، واجب. و اگر نقل، معلوم گردد، که معارض عقل افتد، و محتاج تأویل بود؛ از انکار احتراز باید کرد، و در حکم آن توقف نمود، تا سرش معلوم شود.

۴۲ - اصل: چون امکان شر و فساد در میان مردم، و ارتکاب معاصی قائم است؛ هر گاه که آدمیان را رئیس قاهر بود، که حق ظاهر میگرداند، و از باطل زجر میکند، و شریعتی که خدای فرستاده بود انفاذ میکند؛ تا از وقوع فتنه و ظهور فساد آن، (و اجرا کردن فساد) ایمن باشند. و این

على وجه لا يخرجون عن حد الاحتيار، لئلا (كيلا) تنفر عقول الخلق عنهم، ويشفون بما جاوا به، لطف، فيكون واجبا، ويسمى هذا اللطف، عصمة. فالرسل معصومون .

٣٩- مقدمة : كل مبعوث من حضرة، تعالى، الى قوم، لولم يتايد بامر خارق للعادة، خال عن المعارضة، معرون بالتحدى، موافق لدعواه؛ لم يكن لهم طريق الى تصديقه. ويسمى ذلك، معجزة . فظهور الرسل واجب .

٤٠- اصل : محمد رسول الله، صلى الله عليه واله، وسلم، لانه ادعى النبوة، و اظهر المعجزة. اما الدعوى، فمعلومة بالتواتر، واما المعجزة، فكثيرة و اظهرها القرآن، لانه، صلى الله عليه واله، تحدى به العرب، و عجزوا عن معارضته، مع توفرد واعيهم، وفرط فصاحتهم، والى الان لم يقدر احد من الفصحاء، على تركيب كلمات على مواله، فيكون محمد، ص، نبيا حقا .

٤١- هداية : اذا كان محمد، ص، نبيا، وجب ان يكون معصوما فكل ما جاء به مما لا يعارض العقل، يجب تصديقه، وان نقل عنه شئ مما عارضه، لم يجز انكاره، بل يتوقف فيه الى ان يظهر سره و شريعته التي هي ناسخة للشرايع، باقية بقاء الدنيا، يجب الابعاد لها، والامتناع لاحكامه

٤٢- اصل : لما امكن وقوع الشر والفساد و ارتكاب المعاصي، بين الخلق؛ وجب في الحكمة، وجود رئيس. قاهر، آمر بالمعروف، ناه عن المنكر، مبين لما يخفى على الامة من غوامض الشرع، منفذ لاحكامه؛ ليكونوا الى الصلاح اقرب، و من الفساد ابعد، و يا منوامن وقوع الفتن

معنی را، امامت گویند. پس امامت لطف باشد.

۴۳- اصل: و چون علت حاجت، امکان وقوع قبایح، یا اخلال واجبات است؛ و آن علت، در غیر معصوم، موجود است؛ پس واجب بود، که امام غیر معصوم نبود؛ والا غرض حکیم، حاصل نباشد. پس امام نیز معصوم بود.

۴۴- اصل: و چون عصمت، مودی نیست بالجهاء خلق بصلاح؛ کثرت ائمه، مقتضی امکان فتنه بود، از جهت امکان اختلاف دواعی ایشان، و وقوع خلاف، بسبب آن؛ و وحدت امام، رفع (دفع) آن امکان کند، پس امام در همه اقطار، یکی باشد.

۴۵- هدایة: و چون طریقی نیست، مرد ما را، به معرفت وجود عصمت، در شخصی از اشخاص الناس؛ واجب بود که علام الغیوب، بنیادهد؛ و الافائده حاصل نیاید پس منصوص بود، از قبل خدای، تعالی، باظهار معجزه، یا اخبار کسی که صدقش معلوم بود.

۴۶- مقدمه: معلوم شد: که زمانه از صادق القول، خالی نیست، پس در هر عصر، که اهل آن، امری ممکن، از ممکنات عقلی، اتفاق کنند آن اتفاق حق باشد و مطابق منفق علیه؛ پس اجماع امت، حق بود.

۴۷- اصل: (اختلاف است) در امامت. و (اتفاق در) عدم دعوی عصمت در غیر ائمه اثنا عشر، معلوم است؛ (و اتفاق همه بر بطلان محال) (و با وجود عصمت ائمه، و عدم ثبوت آن در غیر ائمه اثنی عشر، با اتفاق خصم، امامت بایشان لازم، و متابعت ایشان واجب بر کافه اهل عالم) (پس وجوب امامت ائمه اثنا عشر، ظاهر شد) و عصمت ایشان لازم؛ پس متابعت ایشان، بر کافه اهل عالم (اسلام) واجب بود.

۴۸- فائده: سبب حرمان خلق از امام، و علت غیبت او، چون معلوم است: که از جهت خدای، سبحانه، نباشد، و از جهت امام نبود؛

(والفساد؛ لان وجوده لطف) فكان وجوده لطفاً وقد ثبت ان اللطف واجب عليه ، تعالى ، وهذا اللطف ، بسمى امامة ، فيكون الامامة واجبة .
٤٣- اصل : ولما كان علّة الحاجة الى الامام ، عدم عصمة الخلق ؛ وجب ان يكون الامام معصوماً ؛ والالم يحصل غرض الحكيم .

٤٤- اصل : لما كانت عصمة الامام ، غير مؤدية الى الجاء الخلق الى الصلاح ؛ أمكن وقوع الفتنه والفساد ، بسبب كثرة الائمة ، فيكون الامام واحداً في سائر الاقطار ، ويستعين بنوابه فيها

٤٥- هداية : لما كانت العصمة ، امر اخفياً لا يطلع عليه الاغلام الغيوب ، لم يكن للخلق ، طريق الى معرفة المعصوم ، فيجب ان يكون منصوباً عليه ، من قبل الله ، تعالى ، او من قبل نبي ، او من قبل امام قبله .

٤٦- مقدمة : لما ثبت ان العصر لم يخل من معصوم ، فكل امرئ وفق عليه الامة في عصر ، مما لا يخالف العقل ؛ كان حقا ، فاجماع الامة حفي

٤٧- اصل : لما ثبت وجوب عصمة الامام ، ولم يثبت العصمة ، في غير الائمة الاثني عشر ، باتفاق الخصم ، فتت امامة الاثني عشر ، لعصمتهم ؛ فتجب متابعتهم ، على كل احد (وهم على بن ابي طالب من ثم الحسن ع ثم الحسين ع وعلي ع وجعفر ع وموسى ع وعلي ع ومحمد ع وعلي ع والحسن ع ومحمد ع صاحب الزمان ، عجل الله فرجه - نسخة ش ٢٨٢/٣) .

٤٨- فائدة : سبب حرمان الخلق ، عن امام الزمان ، ليس من الله . تعالى ، لانه لا يخالف مقتضى حكمته و لامن الامام لعصمته ، فيكون

پس لابد، از جهت رعیت باشد. و تا علت آن زایل نشود؛ ظاهر نگردد، چه بعد از اراحت علت، و کشف حقیقت، حجت خدایرا، باشد بر خلق، نه خلق را بروی. و استبعاد از درازی عمر حضرت مهدی، علیه السلام، نمودن؛ چون امکانش معلوم است، و از غیر او متفق، جهل محض بود.

۴۹- تبصرة: پیغمبر و امام، عالمتر ارامت و رعیت باشند؛ چون محتاج الیه اند در تعلیم امت، و شجاع تر، چون منصوبند در تادیب (منصوب اند اندر امریک) مفسدان؛ و بخدای، عالی، نزدیکتر، چون معصومند و تفضیل پیغمبری، که صاحب سری ملک است، و مقربی در گاه، ارامت، (که) ریاست خلق است، همچون تفضیل امامتست، بر رعیتی.

IV

[فصل چهارم: معاد]

۵۰- القول فی المعاد: باری، سبحانه، چون خلق را بیافرید، و بعلم و قدرت و ارادت و ادراکات و قوی مختلف، مخصوص گردانید؛ و زمام اختیار، بدست ایشان داد، و ایشانرا تکلیفهای شاق، فرمود، و چندین الطاف خفی و جلی، بتعذیم رسانید؛ و غرض ازینجمله، مصلحت ایشان بود، هرآینه نوعی کمال باشد، که ایشانرا جز بکسب، حاصل نتواند آمد، والا خود، بدان کمال آفریدی. و چون دنیا را، دار تکلیف، گردانیده است، پس موضع کسب، دنیا است؛ تا این اندک عمر، در تحصیل آنچه برای آن آفریده اند، صرف کند؛ و آن کمال مقصود، که اهل استحقاق، ثواب، خوانند، کسب کنند، آنگاه، بعد از تحویل، از آن تمتع گیرند، و آن سرای را، سرای آخرت خوانند.

۵۱- مقدمة: آنچه آدمی برو اشاره میکند، در آن حال که میگوید، «من» خالی نبود؛ از آنکه جوهر بود یا عرض اگر عرض بود، باید که در محل باشد، و آن محل بدو موصوف بود. و معلوم است که

من رعيته و مالم ير لسبب الغيبة ؛ لم يظهر و الحجة ، بعد ازاحة العلل و كشف الحقيقة ، لله تعالى على الخلق والاستعداد فى طول عمره بعد نبوت امكانه ، و وقوعه فى غبره ، جهل محض .

٤٩- تبصرة : لما كان الانبياء و الائمة ع ، يحتاج اليهم الامة ، للتعليم والىاديب ، و جب ان يكونوا اعلم واشجع . و لما كانوا معصومين و جب ان يكونوا قرب الى الله ، تعالى ، و لما كان الامام ، من رعية النبى ، و جب ان يكون النبى ، نسبتة فى الفضل الى الامام ، كنسبة الامام الى الرعية .

IV

التصل الرابع : فى المعاد

٥٠- اصل ان الله تعالى ، خلق الانسان ، واعطاه العلم و القدرة والارادة والادراك والقوى المختلفة ، وجعل زمام الاختيار بيده ، وكلفه تكاليف شاقة ، وخصه بالاطراف الخفية والجلية ، لغرض عايد اليه وليس ذلك الانوع كمال ، لا يحصل الا بالكسب ، اذ لو كان امكن ، بلا واسطة ، لخلقهم عليه ابتداء . و لما كانت الدنيا ، هى دار التكليف فهى دار الكسب ، يعمر الانسان فيها مدة يمكن تحصيل كماله فيها ، ثم يحول الى دار الجزاء ، وتسمى دار الآخرة

٥١- مقدمة : الذى يشير اليه الانسان ، حال قوله « انا » لو كان عرضا ؛ لاحتاج الى محل يتصف به ؛ لكن لا يتصف بالانسان شئى بالضرورة ؛ بل يتصف هو باوصاف غيره ؛ فيكون جوهره لو كان هو البدن ، او شئى

هیچ چیز آدمی موصوف نیست؛ بلکه بغیر خویش موصوفست پس جوهر بود و این جوارح را که بدو اضافت میکنند، آلات او باشد، در افعالی که میکند. و چون آدمی چیزها میداند و می یابد، پس آن جوهر، مدرک و عالم بود و ما درین مقام، او را «روح» نام نهادیم.

۵۳- مقدمة : حشر اجساد، بمعنی آنکه : اجزای تنهای مردگان را جمع گردانند، و تألیف دهند، مثل تألیف اول، و روحی که بار اول مدبر او بود، را جمع گردانند؛ ممکنست. چه باری، سبحانه، فادرست بر جملگی مقدورات، و عالمست بر جملگی ممکنات، و جسم، لذاته، قیابل تألیف و ترکیب است، پس فادر، بدین ترتیب و ترکیب، که یاد کرده شد.

۵۴- اصل : جملگی انبیاء چون حشر اجساد، اخبار کرده اند، و ایشان معصومند، و حشر موافق مصلحت کلست، پس حشر اجساد حق بود. و بهشت و دوزخ محسوس چنانکه وعده فرموده اند، واجب بود، با مکلفان، استیفای حق خویش کنند، از ثواب و عذاب، و همچنین عذاب گور، و نامه بدست دادن، و انطاق جوارح، و غیر آن، آنچه خبر داده اند، حق باشد. چه آن جمله از ممکنات است، و مخبر صادق خبر داده.

۵۴- هدایة : إعادة معدوم، محالست؛ چه لازم آید. که عدم در میان يك وجود، متحلل شده باشد، پس وجود، دو وجود بوده باشد. و چون حشر حق است، پس اجزاء اصلی اندان مکلفان، و ارواح ایشان، هر گز معدوم نشود، بلکه تألیف اجزاء بدن، و مزاج آن، در بدن افند. و آنچه فرموده. از معنی آنکه همه فانی شوند، یعنی مستهلك و مستغرق گردند.

۵۵- شبهة : فلاسفه گویند. حشر اجساد، محالست، از بهر آنکه هر جسد، که مراجعی باعتدال نزدیک، یابد؛ هر آینه، عقل فعال، نفسی، بروی

من جوارحه ، لم يتصف بالعلم ؛ لكنه يتصف به بالضرورة ، فيكون جوهرًا عالمًا ، والبدن وسائر جوارحه الاله في افعاله ، و نحن نسميه ههنا الروح .

٥٢- مقدمة : جمع اجزاء بدن الميب ، و تاليفها مثل ماكان ، و اعادة روجه المدبرة اليه ، يسمى حشر الاجساد و هو ممكن ، والله ، تعالى ، قادر على كل الممكنات ، و عالم بها ، والجسم قابل للتاليف ، فيكون قادر اعليه .

٥٣- اصل : الانبياء باسرههم اخبروا بحشر الاجساد ، و هو موافق للمصلحة الكلية ، فيكون حقا ؛ لعصمتهم . والجنة والدار المحسوستان ، كما وعدوا بهما ، حق ايضا ؛ ليستوفي المكلفون ، حقوقهم ، من الثواب والعقاب و كذلك عقاب القبر ، والصراط ، والكتب ، وانطاق الجوارح و غير ها ، مما اخبروا به من احوال الآخرة ، حق ؛ لامكانها ، و اخبار الصادق بها .

٥٤- هداية : اعادة المعدوم محال . والالزم تخلل العدم ، في وجود واحد ؛ فيكون الواحد اثنين و هو محال . ولما كان حشر الاجساد حقا ؛ وجب ان لا يعدم اجزاء ابدان المكلفين ، وادواحهم ؛ بل يتبدل بالتاليف والمزاج . والفناء المشار اليه كناية عنه

٥٥- شبهة : قالت الفلاسفة حشر الاجساد محال ؛ لان كل جسد اعتدل مزاجه ، و استعد ، استحق فيضان النفس ، من العقل الفعال .

فایض گردانند. پس اگر جسدی را مزاج دیگر دهد؛ يك نفس، عقل بروی فایض گردانند، و یکی خود داشت، پس يك جسد را، دو نفس بود و ما را، بعد از آنکه اثبات قادری مختار کردیم، و بآن ابطال اصول فاسده ایشان ظاهر گردانید، بجوات آن هذیانات احتیاجی نیست.

۵۶- اصل: ثواب و عقاب، چنانکه فرموده اند، مخلد باشد. پس هر که مستحق بهشت بود، علی الاطلاق، جاوید در بهشت بود، و هر که مستحق دوزخ بود، علی الاطلاق، جاوید در دوزخ بود، و هر که مستحق هیچکدام نبود، چون کودکان و مستضعفان و دیوانگان، هم اهل بهشت باشد. چه از کریم مطلق، تعذیب ایشان نسزد و بماند کسی که استحقاق ثواب و عقاب بهم حاصل کند، ثواب دادن واجب است مطلقاً. چه غرض آفرینش خود ثوابست، و نیز چون وعده داده است، خلف وعده قبیح بود اما عقاب کردن کسی را واجب بود، که اخبار کرده باشد، از عقاب کردن او یقین، نه بتهدید مطلق، تا خلاف قول نکرده باشد. و عفو حسن است، و وعده داده است پس عفو جماعتی که بدین، از عقاب ایشان خبر نکرده باشد، قبیح بود. بلکه بعضی از آن واجب باشد، ایفای وعده را پس هر که او را عفو دریابد، هم اهل بهشت بود و هر که از آن محروم ماند، یا استحقاق ثواب و عقاب او یکدیگر را محبط گردانند، یا هم ثواب و هم عقاب بدهند، و این نیز از دو نوع خالی نبود، یا نخست ثواب دهند پس عقاب کنند یا برعکس. و اینست حصر مذاهب درین مقام.

۵۷- حل شك: مذهب اول مذهب اول، مذهب و عید یا نیست. ایشان، عفو در غیر صفایر روا ندارند، و در کبایر خلاف کرده اند اصحاب ابوعلی گویند. استحقاقی که زیاده بود، دیگر استحقاق را، نیست گردانند، و او باقی ماند. و این مذهب احباط است. و اصحاب ابو هاشم گویند: مثل بمثل متعابط شود، حکم فاضل را بود، و این موازنه است و هر دو باطل است. چه مبنی

فلو اتصف اجزاء بدن الميت ، بالمزاج ، لاستحق نفسا من العقل . فان اعيد اليه نفسه الاولى ، على قولكم ، فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد ؛ وهو محال ونحن لما اثبتنا الفاعل المختار ، و ابطالنا قواعدهم ، لم نخرج الى جواب هذه الهذيان .

٥٦- اصل : الثواب و العقاب الموعودان ، دائمان ، و كل من استحق الثواب بالاطلاق ، خلد في الجنة و كل من استحق العقاب بالاطلاق خلد في النار ، و كل من لا يستحقهما ، كالصبيان والمجاين والمستضعفين لم يحسن من الكريم المطلق ، تمديبهم ، فيد خلون الجنة ايضا . و اما من جمع بين الاستحقاقين ، فان كان متوعد اعليه توعدا مطلقا لا بعينه ؛ امكن بالامكان العام ، ان يعفو الله ، تعالى ، عنه بفضله و كرمه لانه وعده به مع حسنه ؛ وخلف الوعد فيبجح وايضا العرس من خلقه اثنائه ؛ فمعاقبته نقض غرضه ، وان لم ينله عفوه ، او كان متوعدا عليه بالعيى ، فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالآخر ، اولا ، و الثانى اما ان يثاب ثم يعاف ، او بالعكس .

٥٧- حل شك : المذهب الاول ، وهو اسقاط احد الاستحقاقين بالآخر ، هو مذهب الوعيدية ، وهم لا يجوزون العفو الا فى الصغائر . فمذهب ابى على ، ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص ، ويبقى هو بكماله (بحاله) وهو الاحباط . ومذهب ابى هاشم ، انه لا يبقى من الزايد ، بعد التأخير ، الا الفاضل عن حد (قدر) الناقص ، والباقى يسقط بالناقص ، وهو المراد بالموازنة ، ويكون الحكم

است، بر تأثیر و تأثر استحقاق، و آن معقول نیست. چه استحقاق امری اضافیست، و اضافات در اعیان موجود نباشد؛ و الا بتسلسل انجامد؛ و هر چه موجود نبود، تأثیر و تأثر او معقول نبود؛ و اگر موجود باشد، با يك زمان، در يك محل، هر دو موجود تواند بود، یا نه، اگر توانند بود، ضد نباشند؛ و این خلاف مذهب ایشان است، و یکی از ایشان نیز اولیتر نبود، بـتأثیر، تا احباط کند. و چون یکی دیگری را محیط ساخت محیط محال بود که بمعدوم محیط شود؛ تا موازنه بود، و اگر جمع نتواند آمد، تأثیر ایشان، در یکدیگر معقول نبود، و بر ما نقض نتوانند کرد با ضد او، چه ما ایشان را در یکدیگر تأثیر ندانیم، پس احباط و موازنه باطل بود؛ (و مذهب دوم، که ثواب یابد پس عقاب، متروکست باجماع) پس مذهب حق مذهب سیم است: که این جماعت را عقاب منقطع بود، و بعد از آن ثوابی مغلط؛ چه لایق عدل خود همین است؛ پس آنچه عبارت کرده اند از ترازی حساب مبالغه است در راستی حساب و جزا.

۵۸ - هدایة : شفاعت محمد، صلی الله علیه و آله، حق است باجماع؛ و بهری (بعضی) از اهل کبائر ادرا باید چه هر که عفو، در (از) کبیره جایز دارد؛ شفاعت پیغمبر ما هم جایز دارد؛ و هر که از آن امتناع (منع) کند، ازین هم امتناع کند. و مذهب دوم باطل باشد؛ پس مذهب اول حق بود

۵۹ - فائدة : ایمان عبارتست از: تصدیق آنچه واجب بود تصدیق آن، از دین پیغمبر، صلی الله علیه و آله. و این تفصیل باصل لغت نزدیکتر از آن است که وعیدیان گویند. پس اهل کبائر، چون تصدیق کرده باشند؛ مؤمن باشند؛ و معلوم است: که هر که بچنین (چنین) تصدیق میرود، و از اعمال نیک و بد خالی مستحق ثواب جاوید بود (نبود)، پس ثواب جاوید عوض ایمانست.

۶۰ - تبصرة : و حوش را، چنانچه (چنانکه) بقیامت وعده داده است، حشر کنند، و عوض آلام و مشقات بدیشان رسانند، چنانکه لایق کرم باشد و

للفاضل ، استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب . والمذهبان باطلان ؛ لا بينهما على تأثير الاستحقاق وتأثيره ؛ وذلك غير معقول . لان الاستحقاق ، امر اضافى ؛ والاضافات لا توجد (لا وجود لها) فى الخارج ، والا لزم التسلسل ، ومالا يوجد لا يعقل تأثيره وتأثيره وان قلما بوجوده ، قلنا اما ان يوجد الاستحقاقان معا ، اولاً ؛ والاول يقتضى ان لا يكونا ضدّين ، وذلك ينافى مذهبهم وايضاً لا يكون احدهما اولى بالتأثير فى الاحباط من الآخر ، واذا احبطا احدهما بالآخر فى الموازنة ، فكيف يحبط الآخر به . اذ تأثير المعدم فى الوجود غير معقول والثانى لا يعقل تأثير احدهما فى الآخر ، والا يرد (لا يرد) علينا الاضداد ، فانالم نحكم بتأثير كل واحد منهما بالآخر . واما المذهب الثانى ، وهو ان يثاب ثم يعاقب ؛ فمتروك بالاجماع ، فلم يبق الا الثالث ، وهو ان يعاقب عقاباً مقطوعاً ، ثم يخلد فى الجنة ، وهو الحق المناسب للمعدل وما عرعه بالميزان ، فهو كناية عن المعدل فى الجزاء .

٥٨- هداية : شفاعة محمد ، س ، لاهل الكبائر ، ناسئة ، لان من جوز العفولهم ، جوز الشفاعة ، ومن لم يجوز لم يجوز لم يجور ، ولما بطل المذهب الثانى ، ثبت الاول .

٥٩- هداية : الايمان تصديق ما يجب تصديقه ، من دين محمد ، س وهذا التفسير ، هو اقرب الى موضعه (موضوعه) اللغوى ، من تفسير الوعيدية . واهل الكبائر مصدقون ، فهم مؤمنون ، يستحقون الثواب الدائم ، لانه عوض الايمان .

٦٠- تبصرة : الوحوش تحشر ، كما وعد ، للاتصاف ، وايصال اعواض الالام اليها ، كما يليق بعذابه ، وكذلك المكلفون وغير المكلفين

همچنین مکلفان و غیر مکلفانرا ، عوض آلام و مشقات برسانند ، (مشاق
بدیشان رسانند) و حساب جمله براسی بکنند انه القادر اللطیف .

۶۱ - ختم و نصیحة : چون از آنچه داده بودیم؛ فارغ شدیم ، وقت
آمد که سخن قطع کنیم پس بدین (راین) نصیحت ، ختم کردیم . که هر که
بدیده بصیرت ، چندین حکمت ، در آفریش خویش مشاهده کند ، باید که آنچه
غرض آفریننده بوده باشد ، از آفریدن ، ضایع نگذارد (نگرداند) ، تا
بدبخت دوجهان نشود (بفریط جهد) ایزد . سبحانه ، (حق تعالی) کافه
اهل رحمت را ، یوفیق ، رفیق (زیادت) گرداناد ؛ و الطاف در زیاده داراد ؛
انه خیر موفق و معین . والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و اله اجمعین . (باتمام رسید رساله افضل المتقدمین و المتأخرین ،
حواجه بصیرالدین طوسی علیه الرحمة . . شهر ذی الحجة الحرام سنة
یکهزار و .. - نام نویسنده که همان طهماسب فلی نویسنده شماره های
دیگر اینجنگش ۱۱۹۸/۸ دانسگاه در ۱۰۵۰ میباید و تاریخ نوشتن که
همان ۱۰۵۰ باید باشد روی بریدگی کاغذ رفته است) - (انه خیر موفق
و معین ، والصلوة علی محمد و آله اجمعین - نسخه چاپی) - (محمد و
آله الاطهار بن الاکرمین و سلم تسلیما - نسخه ملک)

يوصل اليهم اعواض الامهم ومشاقهم ، وبحساب الجميع محاسبة حقه .

٦١- ختم ونصيحة : حيث وفيما ما وعدناه ، فلنقطع على نصيحة .
وهى ان من نظربعين عقله فى خلقة و شاهد هذه الحكم فى بنيته ؛ يجب
عليه ان يعرف غرض الخالق فى خلقه بفضله ، ولا يضيعه بنفريطه وجهله ؛
والا شقى وخسر خسرانا مبينا . و قد قال الله واياكم لسعادة الدار الآخرة ،
بمحمد واله الطاهرين والحمد لله رب العالمين [بمحمد وعترته (الطاهرة)
الطاهرين ؛ آمين ؛ رب العالمين ؛ يا ارحم الراحمين]

انتشارات دانشگاه تهران

- ۱ - وراثت (۱) تألیف دکتر عزت‌الله حبیرد
 - ۲ - A Strain Theory of Matter « محمود حساسی
 - ۳ - آراء فلاسفه در باره عادت ترجمه « برزو سپهری
 - ۴ - کالبدشناسی هنری تألیف « نعمت‌الله کیهانی
 - ۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم تصحیح سعید نفیسی
 - ۶ - بیماریهای دندان تألیف دکتر محمود سیاسی
 - ۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها « سرهنگ شمس
 - ۸ - حماسه سرانی در ایران « دبیرح الله صفا
 - ۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی « محمد معین
 - ۱۰ - نقشه برداری جلد دوم « مهندس حسن شمس
 - ۱۱ - گیاه شناسی « حسین گل کلاب
 - ۱۲ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی تصحیح مدرس رضوی
 - ۱۳ - تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی
 - ۱۴ - روش تجزیه « علی اکبر پریس
 - ۱۵ - تاریخ افضل - مدایع الارمان فی وقایع کرمان فراهم آورده دکتر مهدی نیای
 - ۱۶ - حقوق اساسی تألیف دکتر قاسم زاده
 - ۱۷ - فقه و تجارت « زین‌العابدین ذوالمحدثین
 - ۱۸ - راهنمای دانشگاه -
 - ۱۹ - مقررات دانشگاه -
 - ۲۰ - درختان جنگلی ایران « مهندس حبیب‌الله نابی
 - ۲۱ - راهنمای دانشگاه بانگلیسی -
 - ۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه
 - ۲۳ - Les Espaces Normaux
 - ۲۴ - موسیقی دوره ساسانی
 - ۲۵ - حماسه ملی ایران
 - ۲۶ - زیست شناسی (۴) بحث در نظریه لامارک هندسه تحلیلی
 - ۲۷ - اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول
 - ۲۸ - اصول گداز و استخراج فلزات « دوم
 - ۲۹ - اصول گداز و استخراج فلزات « سوم
 - ۳۰ - ریاضیات در شیمی
 - ۳۱ - جنگل شناسی جلد اول
 - ۳۲ - اصول آموزش و پرورش
 - ۳۳ - فیز یولژی گیاهی جلد اول
 - ۳۴ -

- ۳۵- جبر و آنالیز
 ۳۶- گزارش سفر هند
 ۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
 ۳۸- تاریخ صنایع ایران - طروف سفالین
 ۳۹- واژه نامه طبری
 ۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
 ۴۱- تاریخ اسلام
 ۴۲- جانورشناسی عمومی
 ۴۳- Les Connexions Normales
 ۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی
 ۴۵- روان شناسی کودک
 ۴۶- اصول شیمی پزشکی
 ۴۷- ترجمه و شرح تبصرة علامه جلد اول
 ۴۸- اکوستیک > صوت < (۱) ارتعاشات - سرعت
 ۴۹- انگل شناسی
 ۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط
 ۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی
 ۵۲- درس اللغة والادب (۱)
 ۵۳- جانور شناسی سیستماتیک
 ۵۴- پزشکی عملی
 ۵۵- روش تهیه مواد آلی
 ۵۶- مامائی
 ۵۷- فیز یولژی گیاهی جلد
 ۵۸- فلسفه آموزش و پرو
 ۵۹- شیمی تجزیه
 ۶۰- شیمی عمومی
 ۶۱- امیل
 ۶۲- اصول علم اقتصاد
 ۶۳- مقاومت مصالح
 ۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر
 ۶۵- آسیب شناسی
 ۶۶- مکانیک فیزیک
 ۶۷- کالبد شناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی
 ۶۸- درمان شناسی جلد اول
 ۶۹- درمان شناسی < دوم
 ۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات
 ۷۱- شیمی آنالیتیک
 ۷۲- اقتصاد جلد اول
 نگارش دکتر محمد علی مجتهدی
 « « غلامحسین صدیقی
 « « پرویز نائل خانلری
 « « مهدی بهرامی
 « « صادق کیا
 « « عیسی بهنام
 « « دکتر فیاض
 « « فاطمی
 « « هشترودی
 « « دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
 نگارش دکتر مهدی جلالی
 « « آ. وارتانی
 « « زین العابدین ذوالمجدین
 « « دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگو
 « « ناصر انصاری
 « « افضل پور
 « « احمد بیرشک
 « « دکتر محمدی
 « « آرم
 « « نجم آبادی
 « « صفوی گلپایگانی
 « « آهی
 « « زاهدی
 « « دکتر فتح الله امیر هوشمند
 « « علی اکبر پریر
 « « مهندس سعیدی
 ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده
 تألیف دکتر محمود کیهان
 « « مهندس گوهریان
 « « مهندس میردامادی
 « « دکتر آرمین
 « « کمال جناب
 تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم -
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 تألیف دکتر عطائی
 « « «
 « « مهندس حبیب الله ثابتی
 « « دکتر گاکیک
 « « علی اصغر پورهمایون

۷۳- دیوان سید حسن غزنوی

۷۴- راهنمای دانشگاه

۷۵- اقتصاد اجتماعی

۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم

۷۷- زیبا شناسی

۷۸- تئوری سنتیک گازها

۷۹- کارآموزی داروسازی

۸۰- قوانین دامپزشکی

۸۱- جنگل شناسی جلد دوم

۸۲- استقلال آمریکا

۸۳- کنجکاو یهای علمی و ادبی

۸۴- ادوار فقه

۸۵- دینامیک گازها

۸۶- آئین دادرسی در اسلام

۸۷- ادبیات فرانسه

۸۸- از سربن تا یونسکو - دو ماه در پاریس

۸۹- حقوق تطبیقی

۹۰- میکروپشناسی جلد اول

۹۱- میز راه جلد اول

۹۲- < < دوم

۹۳- کالبد شکافی (تشریح علمی دست و پا)

۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم

۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۴) - عضله شناسی

۹۶- < < (۴) - رگ شناسی

۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول

۹۸- هندسه تحلیلی

۹۹- جبر و آنالیز

۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)

۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان شناسی اسب

۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی

۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها

۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی

۱۰۵- فیه مافیه

۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول

۱۰۷- الکتریسته و موارد استعمال آن

۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه

۱۰۹- تلخیص الیان عن مجازات القرآن

۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر

۱۱۱- شیمی آلی جلد اول تئوری و اصول کلی

۱۱۲- شیمی آلی «ارسماتیک» جلد اول

بتصحیح مدرس رضوی

—

تألیف دکتر شهید فر

< < حسن ستوده تهرانی

< < علینقی وزیر

< < دکتر روشن

< < جنیدی

< < میمنندی، زاد

< < مرحوم مهندس ساعی

< < دکتر مجیر شیبانی

—

< < محمود شهابی

< < دکتر غفاری

< < محمد سنگلجی

< < دکتر سپیدی

< < علی اکبر سیاسی

< < حسن امشار

تألیف دکتر سهراب - دکتر میر دامادی

< < حسین گلژی

< < < <

< < نعمت الله کیهانی

< < زین العابدین ذوالمجدین

< < دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک بفر

< < < <

تألیف دکتر جمشید اعلم

< < کامکار پارسا

< < < <

< < بیانی

< < میر بابائی

< < محسن عزیزی

نگارش دکتر محمد جواد جنیدی

< < نصر الله فلسفی

< < بدیع الزمان فروزانفر

< < دکتر محسن عزیزی

< < مهندس عبدالله ریاضی

< < دکتر اسمعیل زاهدی

< < سید محمد باقر سبزواری

< < محمود شهابی

< < دکتر عابدی

< < شیخ

- ۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص
- ۱۱۴- اراض خلق و بینی و حنجره
- ۱۱۵- نالیز ریاضی
- ۱۱۶- هندسه تحلیلی
- ۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم
- ۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی
- ۱۱۹- اساس التوحید
- ۱۲۰- فیزیک پزشکی
- ۱۲۱- اکوستیک > صوت > (۲) مشخصات صوت - لوله - قار
- ۱۲۲- جراحی فوری اطفال
- ۱۲۳- مهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)
- ۱۲۴- چشم پزشکی جلد اول
- ۱۲۵- شیمی فیزیک
- ۱۲۶- بیماریهای گیاه
- ۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی
- ۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق
- ۱۲۹- تاریخ کشاورزی
- ۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و کردن
- ۱۳۱- امراض و اغیر دام
- ۱۳۲- درس التافه والادب (۴)
- ۱۳۳- واژه نامه گرامانی
- ۱۳۴- اک یاخته شناسی
- ۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)
- ۱۳۶- عضله و زیبایی الاستیک
- ۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس
- ۱۳۸- مصفات افضل الدین کاشانی
- ۱۳۹- روان شناسی (از لحاظ تربیت)
- ۱۴۰- ترمودینامیک (۱)
- ۱۴۱- بهداشت روستائی
- ۱۴۲- زمین شناسی
- ۱۴۳- مکانیک عمومی
- ۱۴۴- فیزیولوژی جلد اول
- ۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی
- ۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
- ۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول
- سلسله اعصاب محیطی
- ۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم
- سلسله اعصاب مرکزی
- ۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه
- ۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)
- ۱۵۱- اندام شناسی مباحثان
- نگارش مهدی قمشه
- > دکتر علیم مروستی
- > > منوچهر وصال
- > > احمد عقیلی
- > > امیر کیا
- > مهندس شیبانی
- > مهدی آشتیانی
- > دکتر مرهاد
- > > اسمعیل بیگی
- > > مرعشی
- > علی نقی منزوی نهرانی
- > دکتر ضرابی
- > > بازرگان
- > > فیری
- > > سپهری
- > زین العابدین ذوالمجدین
- > دکتر تقی بهرامی
- > > حکیم و دکتر گنج بخش
- > > رستگار
- > > معدی
- > > صادق کیا
- > > عزیز رفیعی
- > > قاسم زاده
- > > کیهانی
- > > فاضل زندی
- > > مینوی و بهی مهدوی
- > > علی اکبر سیاسی
- > > مهندس بازرگان
- نگارش دکتر ذوین
- > > یدالله سعایی
- > > مجتبی ریاضی
- > > کاتوزیان
- > > نصرالله نیک نفس
- > سعید نفیسی
- > > دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- > > > >
- > > > >
- تألیف دکتر اسدالله آل بویه
- > > > >
- > > > >
- پارسا

- ۱۵۲- چشم پزشکی (۲) نگارش دکتر ضرابی
- ۱۵۳- بهداشت شهری > > اعتمادیان
- ۱۵۴- انشاء انگلیسی > بازارگادی
- ۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۲) > دکتر شیخ
- ۱۵۶- آسیب شناسی (کانکلیوت استر) > > آرمین
- ۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی > > ذبیح الله صفا
- ۱۵۸- تفسیر حواجه عبدالله انصاری بتصحیح علی اصغر حکمت
- ۱۵۹- حشره شناسی تألیف جلال افشار
- ۱۶۰- نشانه شناسی (علم الالامات) جلد اول > دکتر محمد حسین میمندی نژاد
- ۱۶۱- نشانه شناسی بیماریهای اعصاب > > صادق صبا
- ۱۶۲- آسیب شناسی عملی > > حسین رحمتیان
- ۱۶۳- احتمالات و آمار > > مهدوی اردبیلی
- ۱۶۴- الکتر بسته صنعتی > > محمد مظفری زنگنه
- ۱۶۵- آئین دادرسی کیفری > > محمد علی هدایتی
- ۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده) > > علی اصغر پورهایون
- ۱۶۷- فیزیک (تابش) > > روشن
- ۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم) > > علینقی منزوی
- ۱۶۹- > > > > > (جلد سوم- قسمت اول) > > محمد تقی دانشپژوه
- ۱۷۰- رساله بود و نمود > > محمودشاهی
- ۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول > > نصر الله فلسفی
- ۱۷۲- تاریخ بهقی (جلد سوم) > > بتصحیح سعید نفیسی
- ۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه > > >
- ۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول) > > تألیف احمد بهمنش
- ۱۷۵- آسیب شناسی آزر دگی سیستم ریکولو آندوتلیال > > دکتر آرمین
- ۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانیک > > مرحوم زیرک راده
- ۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی) نگارش دکتر مصباح
- ۱۷۸- خطوط لبه های جذبی (اشعه ایکس) > > زندگی
- ۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم) > > احمد بهمنش
- ۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین > > دکتر صدیق اعلم
- ۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم- قسمت دوم) > > محمد تقی دانشپژوه
- ۱۸۲- اصول فن کتابداری > > دکتر محسن صبا
- ۱۸۳- رادیو الکتریسته > > رحیمی
- ۱۸۴- پیوره > > محمود سیاسی
- ۱۸۵- چهار رساله > > محمد سنگلجی
- ۱۸۶- آسیب شناسی (جلد دوم) > > دکتر آرمین
- ۱۸۷- یادداشت های مرحوم قزوینی فراهم آورده آقای ایرج افشار
- ۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه ای (جلد دوم) تألیف دکتر میربابائی
- ۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول) > > مستوفی
- ۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول) > > غلامعلی ینشور
- ۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول) > > مهندس خلیلی

- ۱۹۲- حساب جامع و فاضل
 ۱۹۳- ترجمه مبدء و معاد
 ۱۹۴- تاريخ ادبيات روسی
 ۱۹۵- تاريخ تمدن ايران ساسانی (جلد دوم)
 ۱۹۶- درمان تراخم با الكترولكو آگولاسيون
 ۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول)
 ۱۹۸- فیزیولوژی عمومی
 ۱۹۹- داروسازی جالینوسی
 ۲۰۰- علم العلامات نشانه شناسی (جلد دوم)
 ۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)
 ۲۰۲- پیوره (جلد دوم)
 ۲۰۳- علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید
 ۲۰۴- قواعد فقه
 ۲۰۵- تاريخ سیاسی و دیپلوماسی ایران
 ۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا
 ۲۰۷- مخارج الحروف
 ۲۰۸- عیون الحکمه
 ۲۰۹- شیمی یولوژی
 ۲۱۰- میکروشناسی (جلد دوم)
 ۲۱۱- حشرات زیان آور ایران
 ۲۱۲- هواشناسی
 ۲۱۳- حقوق مدنی
 ۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی
 ۲۱۵- مکانیک استدلالی
 ۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)
 ۲۱۷- گروه بندی و انتقال خون
 ۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)
 ۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)
 ۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)
 ۲۲۱- حالات عصبانی با نورز
 ۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)
 (دستگاه گوارش)
 ۲۲۳- علم الاجتماع
 ۲۲۴- الهیات
 ۲۲۵- هیدرولیک عمومی
 ۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)
 ۲۲۷- آسیب شناسی آزردهای سورنال « غده فوق کلیوی »
 ۲۲۸- اصول الصرف
 ۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران
- نگارش دکتر مجتهدی
 ترجمه آقای محمودشاهی
 تألیف « سعید نفیسی »
 « »
 « دکتر پرفسور شمس »
 « توسلی »
 « شیبانی »
 « مقدم »
 « میمندی نژاد »
 « نعمت اله کیهانی »
 « محمود سیاسی »
 « علی اکبر سیاسی »
 « آقای محمودشاهی »
 « دکتر علی اکبر بینا »
 « مهدوی »
 تصحیح و ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری
 از ابن سینا - چاپ عکسی
 تألیف دکتر مافی
 « آقایان دکتر سهراب -
 دکتر میردامادی »
 « مهندس عباس دواجی »
 « دکتر محمد منجمی »
 « سید حسن امامی »
 نگارش آقای فروزانفر
 « پرفسور فاطمی »
 « مهندس بازرگان »
 « دکتر یحیی پویا »
 « روشن »
 « میرسپاسی »
 « میمندی نژاد »
 ترجمه « چهارازی »
 تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 تألیف دکتر مهدوی
 « فاضل تونی »
 « مهندس ریاضی »
 تألیف دکتر فضل الله شیروانی
 « آرمین »
 « علی اکبر شهابی »
 تألیف دکتر علی کنی

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱- راهنمای دانشگاه

۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳- بهداشت غذایی (بهداشت نسل)

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵- ترجمه النهایه باتصحیح و مقدمه (۱)

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷- اصول تشریح چوب

۲۳۸- خون شناسی عملی (جلد اول)

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰- شیمی تجزیه

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا

۲۴۲- پانزده گفتار

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی

۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)

۲۴۶- بتن آرمه (۲)

۲۴۷- هندسه دیفرانسیل

۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی تک لپه ایها

۲۴۹- تاریخ زنده

۲۵۰- ترجمه النهایه باتصحیح و مقدمه (۲)

۲۵۱- حقوق مدنی (۲)

۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)

۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)

۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا

۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)

۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)

دستگاه ادرار و تناسل - پرده صفاق

۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی

۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه ای)

۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق

۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)

۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)

۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)

۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)

۲۶۴- انگل شناسی (بندبایان)

۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)

۲۶۶- دامپرووری عمومی (جلد اول)

۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)

۲۶۸- شعر فارسی (در عهدشاهرخ)

نگارش دکتر روشن

—

—

نگارش دکتر فضل الله صدیق

» دکتر تقی بهرامی

» آقای سید محمد سبزواری

» دکتر مهدوی اردبیلی

» مهندس رضا حجازی

» دکتر رحمتیان دکتر شمس

» » بهمنش

» » شیروانی

» » ضیاء الدین اسمعیل بیکی

» آقای مجتبی مینوی

» دکتر یحیی پویا

» » احمد هومن

» » میمندی نژاد

» آقای مهندس خلیلی

» دکتر بهروز

» » زاهدی

» » هادی هدایتی

» آقای سبزواری

نگارش دکتر امامی

—

» ایرج افشار

» دکتر خانبا با بیانی

» » احمد پارسا

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی

دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر علینقی وحدتی

» میر بابائی

» مهندس احمد رضوی

» دکتر رحمتیان

» » آرمین

» » امیر کیا

» » بیش ور

» » عزیز رفیعی

» » میمندی نژاد

» » بهرامی

» » علی کاتوزیان

» » یار شاطر

- ۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلداول و دوم)
- ۲۷۰- منطق التلویحات
- ۲۷۱- حقوق حنائی
- ۲۷۲- سمیولوژی اعصاب
- ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)
(دستگاه تولید صوت و تنفس)
- ۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی
- ۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو
- ۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب
- ۲۷۷- مدخل منطق صورت
- ۲۷۸- ویروسها
- ۲۷۹- تالیفاتها (آلکها)
- ۲۸۰- گیاه شناسی سیستماتیک
- ۲۸۱- تیره شناسی (جلد دوم)
- ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی
- ۲۸۳- احادیث مشنوی
- ۲۸۴- قواعد النحو
- ۲۸۵- آزمایشهای فیزیک
- ۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی
- ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
- ۲۸۸- جنین شناسی (رویان شناسی) جلد اول
- ۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکابک نقطه
مادی و فرضیه سسی) (چاپ دوم)
- ۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)
- ۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم
- ۲۹۲- چهار مقاله
- ۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)
- ۲۹۴- کالبد شکافی تشریح عملی سرو کردن- سلسله اعصاب مرکزی
- ۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم
- ۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی
- ۲۹۷- Sur les espaces de Riemann
- نگارش ناصرقلی وادسر
- دکتر میاض
- عبدالحسین علی آبادی
- چهرازی
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی
دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- نگارش دکتر محسن صبا
- جناب - دکتر نازرگان
- نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندهی نژاد
- نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
- فرج الله شفا
- عزت الله خبیری
- محمّد درویش
- پارسا
- مدرس رضوی
- آقای فروزا فر
- قاسم تویرکانی
- دکتر محمد باقر محمودیان
- محمود نجم آبادی
- یعنی پویا
- احمد شفائی
- کمال الدین جناب
- محمد تقی قوامیان
- ضیاء الدین اسماعیل بیگی
- بتمصحب محمد معین
- نگارش منشی زاده
- نعمت الله کیهانی
- محمد محمدی
- بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- نگارش دکتر هشترودی

To: www.al-mostafa.com